

تفسير احمد

جزء - (19 - 20)

سُورَةُ النَّمْلِ
Ketabton.com

ترجمه و تفسير سورة «النمل»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة النمل

جزء 19، 20

سورة نمل در مکه مکرمه نازل شده و دارای نود سه آیه و هفت رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

وجه تسمیه این سوره به سوره‌ی «نمل» این است که در «وادی نمل» مورچه‌ای به سایر مورچه‌ها گفت: به لانه‌هایتان بروید، تا در زیر سُم اسیبان لشکر سلیمان علیه السلام لگدمال نشوید. سلیمان علیه السلام که این را شنید، خندید و از پروردگارش اِلتماس کرد تا در برابر این نعمت که زبان جانداران را می‌فهمد، توفیق سپاسگزاری اش را نیز به او عطا فرماید.

محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق الله متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است. همچنان علماء می‌فرمایند که نام گذاری این سوره به «سورة نمل»؛ (مورچه) بدان سبب است که در آیه هجده این سوره از بر خورد و گفت و گوی سلیمان پیامبر با مورچگان سخن گفته شده است.

نام دیگر این سوره «سلیمان» (الدر المنثور) و «هدهد» است. (احکام القرآن ابن عربی)

نمل: بمعنی مورچه

مفهوم کلی سوره نمل:

یادآوری مبدأ و معاد؛ داستانهای پیامبران؛ داستان ملکه‌ی سبا؛ سخن گفتن پرندگان و مورچگان.

تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف:

طوری‌که یاد آور شدیم سوره نمل دارای نودوسه آیه بوده و تعداد کلمات آن به هزار و صد و چهل و نه کلمه می‌رسد. تعداد حروف سوره نمل چهار هزار و هفتصد و نه حرف بوده (که البته اقوال علماء در بابت تعداد حروف کلمات مختلف می باشد).

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

نامگذاری سوره:

این سوره به نام «سوره‌ی نمل» موسوم است؛ چون الله متعال در آن داستان مورچه را آورده است که هموعان خود را پند و اندرز داده و به آنها تذکر می‌دهد، و سپس از سلیمان علیه السلام و سربازانش معذرت خواهی نمود. پیامبر الله گفته‌ی مورچه را فهمید و لبخند زد و در مقابل نعمت‌های گران‌قدر و فضل و کرم خدا او را سپاسگزار شد. این قصه بزرگترین دلیل بر شناخت و آگاهی حیوانات است که از جانب خدای یگانه به آنها الهام می‌گردد.

موضوع اصلی این سوره - همانند سایر سوره‌های مکی - عقیده است: ایمان به الله، و الله را به یگانگی پرستیدن، و ایمان به آخرت، و ایمان به پاداش مجازات و مکافات در روز آخرت است، و ایمان به وحی و به این که علم به غیب مربوط به خداوند متعال است و بس و کسی جز خداوند متعال علم غیب نمی‌داند، و ایمان به این که الله آفریدگار و روزی

رسان و بخشنده نعمتها است، و قلب را متوجّه شکر نعمت هائی که پروردگار با عظمت به مردمان عطاء فرموده است، و ایمان به این که جنبش و حرکت و قدرت و قوّت همه در دست الله، و هیچ گونه جنبش و حرکتی و هیچ گونه قدرت و قوّتی دست نمی دهد و صورت نمی پذیرد مگر با اجازه الله و استمداد از او.

داستانهایی برای اثبات این معانی و مفاهیم، و برای به تصویر کشیدن فرجام تکذیب کنندگان آنها، و فرجام مؤمنان بدانها، ذکر می شود.

همچنان در سوره اشاره به داستان موسی علیه السلام، دیدن آتش و رفتن موسی به سوی آن، موظّف شدن موسی به رسالت و ارسال او به سوی فرعون و درباریانش. آیات الهی را فرعون و فرعونیان تکذیب کردند، هر چند به صدق آنها یقین داشتند، و فرجام تکذیب را کاملاً می دانستند.

یادداشت:

آیات (25 و 26) «سوره النمل» دارای سجده تلاوت میباشد. و شما میتواند معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره «النجم» تفسیر احمد مطالعه فرماید.

پیوند و مناسبت سوره نمل به سوره قبلی:

- 1 - نظر به اینکه سوره شعراء را به ذکر قرآن خاتمه داد، سوره نمل را نیز به ذکر قرآن آغاز کرده است.
- 2 - این سوره به دلیل ادامه‌ی قصه‌ی داوود و سلیمان علیهم السلام بمتابۀ تمه و متممه و مُکمل سوره ی شعراء است.
- 3 - سوره ی پیشین، مجملی از قصه‌ی موسی، صالح و لوط علیهم السلام را بیان کرد، این سوره تفصیلی از آن مجمل است که - به ترتیب - در آیه های [۷ تا ۱۴]، [۴۵ تا ۵۳] و [۵۴ تا ۵۸] به آن اشاره شده است.
- 4 - سه سوره ی شعراء، نمل و قصص پشت سر هم نازل شده اند.
- 5 - همانندی موضوعی میان این دو سوره در وصف و نزول قرآن، مشهود است. در آغاز سوره شعراء میفرماید: «تلك آیات الكتاب المبين»، در این سوره میفرماید: «تلك آیات القرآن و کتاب مبین».
- 6 - هر دو سوره در مورد دلداري پیامبر و اندرزهای ارزنده به مسلمانان، هدف مشترکی دارند.

محتوای سوره:

این سوره هم چون سایر سوره های مکی، از توحید، نبوت و معاد سخن میگوید. در پایان نیز مردم را به دو دسته ی سعادت‌مند و نیکوکار و سیاه بخت و بدکار تقسیم میکند و درباره ی پاداش و کیفر هر کدام سخن می گوید و به مشرکان اعلام می دارد که به سوی بندگی خدای یگانه باز گردند، از بت پرستی دست بکشند و راه و روش قرآن را در پیش گیرند، تا نور و هدایت یابند و در هر دو سرا سرافراز و شادمان باشند

سوره‌ی نمل یکی از سه سوره‌ای است که آیات آن پشت سر هم نازل شده و در مصحف به صورت متوالی قرار گرفته‌اند. این سه سوره عبارتند از: سوره‌های «شعراء، نمل و قصص». و برنامه و روش هر سه تقریباً یکی است. که از طریق مطرح کردن داستان اقوام گذشته پند و عبرت های فراوانی را عرضه می‌دارند.

سوره نمل، از قرآن، آن معجزه‌ی کبرای حضرت محمد(ص) و دلیل رسای او سخن به میان آورده و روشن کرده است که از جانب خدای حکیم و آگاه نازل شده است. سپس داستان بعضی از پیامبران را به اختصار و داستان بعضی دیگر را به تفصیل بازگفته است. مثلاً قصه‌ی حضرت «موسی» و «صالح» و «لوط» علیهم السّلام و عذاب و آزاری را که به سبب اعراض و روگردانی از دعوت خدا و تکذیب پیامبران با آن روبرو می‌شوند، به ایجاز بازگو کرده است.

و داستان حضرت «داؤود علیه السّلام» و فرزندش، حضرت «سلیمان علیه السّلام» را به تفصیل مورد بحث قرار داده است، و از نعمت‌هایی گران قدر یاد کرده که خدا منت آن را بر آن دو نهاد. و از نعمت مخصوص آن دو یعنی اعطای ملک وسیع و پیامبری به تفصیل سخن رانده، سپس قصه‌ی «سلیمان و بلقیس»، ملکه‌ی سبا را بازگفته است.

همین داستان برای صاحبان جاه و مقام و بزرگان و پادشاهان، پیام رسایی را دربر دارد؛ زیرا سلیمان ملک و سلطنت را وسیله‌ی دعوت به سوی خدا قرار داده و در این راستا هر حاکم ستم پیشه و هر پادشاه کافر را به دین خدا فراخواند و با بلقیس نیز چنین وضعی داشت تا این که پرستش بت‌ها را رها کرد و با لشکریان و سربازانش سر تسلیم فرود آوردند و مسلمان شده و دعوت رحمان را پذیرفتند.

سوره نمل دلایل و براهین قاطع و روشن را بر وجود و یگانگی خدا ارائه داده و در این راستا به آثار قدرت خدا و آفریده‌ها و پدیده‌های شگفت‌انگیز وی در جهان هستی استدلال کرده است. و بعضی از خوف و ترس و مناظر رعب‌انگیز را یادآور شده است که در روز رستاخیز مردم آن را مشاهده می‌کنند، به طوری که آشفته و بی‌تاب و هراسان گشته و به دو دسته تقسیم می‌شوند.

خوشبختان نیکوکار و بدبختانی که روی شکم به سوی آتش کشیده می‌شوند. (بنقل از تفسیر صفاة التفسیر).

محتوا و موضوعات:

محتوای سوره نمل از نظر کلی همان محتوای سوره‌های مکی است، و از نظر اعتقادی بیشتر روی مبداء و معاد (روز بازگشت - قیامت) تکیه میکند، و از قرآن، وحی و نشانه‌های خدا در عالم آفرینش و چگونگی معاد و رستاخیز، سخن می‌گوید و از نظر مسائل عملی و اخلاقی، بخش قابل ملاحظه‌ای از سرگذشت پنج پیامبر بزرگ الهی، و مبارزات آنها با اقوام منحرف بحث میکند، تا هم دل‌داری و تسلی خاطر برای مؤمنانی باشد که مخصوصاً در آن روز در مکه در اقلیت شدید قرار داشتند، و هم هشدار باشد برای مشرکان لجوج و بیدادگر که سرانجام کار خویش را در صفحه تاریخ طاغیان گذشته ببینند، شاید بیدار شوند و به خود آیند.

یکی از امتیازات این سوره بیان بخش مهمی از داستان سلیمان علیه السلام و ملکه سبا و چگونگی ایمان آوردن او به توحید، و سخن گفتن پرندگانی همچون هدهد، و حشراتی همچون مورچه، با سلیمان علیه السلام است.

این سوره در بعضی از روایات به نام سوره سلیمان آمده است، این نام‌گذاریها که از تعلیمات پیامبر صلی الله علیه وسلم سرچشمه می‌گرفته، گاهی بیانگر واقعیات مهمی است که در شرایط عادی، مردم از آن غافلند.

ضمناً این سوره از علم بی پایان پروردگار، و نظارت او بر همه چیز در عالم هستی، و حاکمیت او در میان بندگان که توجه به آن، اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای در انسان دارد سخن می‌گوید. این سوره با بشارت شروع می‌شود، و با تهدید پایان می‌یابد، بشارتی که قرآن برای مؤمنان آورده، و تهدید به اینکه خداوند از اعمال شما بندگان غافل نیست. [12]

ترجمه و تفسیر سوره النمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾

طس (طا. سین) خوانده میشود. (معنای این حروف به الله تعالی معلوم است.) این آیه های قرآن و کتاب روشنگر است. (۱)

«طس» حروف مقطعه ی اوایل سوره ها یادآور اعجاز اند. این آیات قرآن، آیاتی است که معانی واضح و مبانی روشن دارند. این کتاب، در دلالت خود روشنگر و در صحت خود قاطع است؛ آیاتش دربر گیرنده اصول همه علوم، احکام، شرایع، اخلاق، و آداب می باشد. از امتیازات قرآن، مکتوب بودن: «کتاب» روشن و روشنگر بودن: «مبین» هدایت کردن: «هدی» و بشارت دادن است. قرآن، کتابی بس بزرگ است. («کتاب»، بدون «الف و لام» و همراه با تنوین نشانه‌ی عظمت است). خوانندگان گرامی!

در آیات (1الی6) موضوعاتی قرآن و اثر و رسالت آن، مورد بحث قرار میگیرد.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

وسیله هدایت و بشارت برای مؤمنان است. (۲)

واقعیت امر اینست که: رسالت اصلی قرآن عظیم الشأن، هدایت و بشارت دادن است و توجه قرآن به علوم و مسائل دیگر جنبی است. در این آیه مبارکه مؤمنان نیکوکار کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می‌کنند را به راه راست هدایت کرده و به آنها بشارت رسیدن به سعادت دنیا و نعمت‌های پایدار در بهشت های برین بشارت می دهد. سید قطب مفسر بزرگی اسلامی در تفسیر خویش «فی ظلال قران» می نویسد: قرآن یک کتاب دانش نظری و تئوری، یا یک کتاب تطبیقی و تحقیقی نیست که هر کس آن را بخواند و مطالب آن را حفظ کند از آن سود ببرد و بهره‌مند شود. بلکه قرآن کتابی است که قلب را پیش از هر چیز دیگری مخاطب قرار میدهد، و نور خود را بر قلب باز می‌تاباند، و عطر خود را بر قلب باز می‌پاشد، دلی که قرآن را با ایمان و با یقین دریافت می دارد. و هر اندازه که قلب با ایمان، تر و شاداب گردد، مزه شیرینی قران برایش بیشتر می‌شود، و معانی و مفاهیم و راهنمایی‌ها و رهنمود هائی از قرآن را درک و فهم می‌کند که قلب سخت و خشکیده آنها را درک و فهم نمی‌کند، و با نور قرآن به چیزهائی راهیاب میگردد که قلب منکر و کجرو بدانها راهیاب نمی‌گردد، و از همدمی باقرآن بهره و سودی میبرد که خواننده کوردل قرآن از آن بهره و سود را نمیبرد.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٣﴾

کسانی که نماز را برپا میدارند و زکات را میپردازند و به آخرت یقین دارند. (۳) ایمان، کلید هدایت و نجات است. حتی مؤمنان اهل نماز و زکات برای تداوم کار خود به هدایت الهی نیاز دارند. حتی در قیامت نیز انسان به مرحله‌ای از هدایت محتاج است. چه زیبا است که قرآن عظیم الشأن در (آیه 9 / سوره یونس) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (به یقین آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، پروردگارش آنان را به خاطر

ایمانشان هدایت میکند. و در باغ‌های پر نعمت که نهرها از زیر پایشان جاری است اقامت دارند.)

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»: (کسانی که نماز را برپا می‌دارند) باید گفت: برپای نمازی ارزش دارد که با شرایطِ صحت و کمال ادا و انجام گیرد.

معنای «يُقِيمُونَ»: (اقامه‌ی نماز، و انجام دادن آن با شرایط واقعی است) در آن باید شروط و ارکان رعایت و به شیوه‌ای کامل و با خشوع و رعایت آداب و ارکان آن اقامه گردد. در وقت اقامه نماز دل‌هایشان بیدار است و میدانند که در پیشگاه خالق لایزال ایستاده‌اند. ارواحشان آگاه است در پیشگاه الله بزرگوار جهان قرار دارد. عقل و شعورشان بدان افق والای تابناک اوج می‌گیرد. دل‌ها و درون‌هایشان به مناجات خدا و تمنا و دعا و توجه بدو در محضر بزرگوارش سرگرم و مستغرق است.

باید یاد آور شد که: نماز و زکاتی ارزش دارد که با ایمان به روز قیامت همراه باشد. مؤمنین برنده هستند؛ که با نماز خود سازی میکنند و با زکات مشکلات جامعه را حل و با یقین به قیامت، آینده‌ی خود را تأمین می‌کنند.

علم، به فراموشی تبدیل میشود ولی یقین، با توجه دائمی همراه است. گمان و دانستن کافی نیست، باور قلبی و یقین لازم است. اهل یقین، تنها گروه خاصی هستند. «هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» تکرار کلمه‌ی «هُمْ» نشانه‌ی این است که این گروه، گروه خاصی هستند.

در فهم عالی آیه متبرکه که در میابیم که؛ رابطه با الله تعالی بر رابطه با مردم مقدم است. طوریکه میفرماید: «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» یکی از امتیازات اسلام این است که مسایل الهی و مردمی، معنوی و مادی، این جهانی و آن جهانی را در کنار هم قرار داده است.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿٤﴾

کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال (سوء) آنها را برای آنان زینت میدهیم، پس آنان (در گمراهی خود) متردد و حیران‌اند. (۴)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ﴿٥﴾

اینان کسانی هستند که عذاب سختی برای آنان است و بی تردید آنان در آخرت زیانکارترین [مردم] اند. (۵)

«سُوءُ الْعَذَابِ»: عذاب بد. هدف از آن سرگردانی و پریشانی و یأس و ناامیدی و چه بسا زندانی و گرفتاری این جهان است. «ترجمه معانی قرآن»: دکتر مصطفی خرمدل) یعنی برای آن گروه ناباور به آخرت در دنیا شدیدترین وسخت ترین عذاب از قبیل قتل و اسارت و دربه‌دری خفت، عار و نفرت و مبتلا شدن به امراض روانی، انقباض روح و قلب، یأس و سرخوردگی و بدبینی و نگرانی؛ دارند.

«وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ» زیان آخرتشان از خسران و زیان دنیا بدتر و شدیدتر است؛ زیرا سرانجام به سوی آتش ابدی و دوزخ و زنجیر الله جبار در انتظارشان می‌باشد.

سیمای و چهره زیانکاران:

خاسرین و یا زیانکاران به چند نوع هستند:

الف: خاسر،

ب: لفی‌خسر،

ج: خسران مبین

د: اخسرون.

الف: کسی که عمرش تباه شده است. طوری که در (آیه 15 سوره زمر) بازیبای خاصی میفرماید: «فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (پس شما جز او هر چه را می خواهید بپرستید». بگو: «همانا زیانکاران (واقعی) کسانی هستند که سرمایه‌ی وجودی خویش و بستگانشان را در قیامت از کف داده باشند، آگاه باش، این همان زیان آشکار است).

کلمه‌ی «خسارت»، سه بار در این آیه مبارکه تکرار شده، این بدین فهم است، تا انسان را نسبت به خسارتِ نفس در قیامت آگاه و بیدار سازد.

به سراغ غیر الله رفتن، هرچه باشد و هرکه باشد خودفروشی و خسارت است. انسان باید در معامله یا فایده کند یا ضرر نکند و یا لااقل ضرر کمی را متقبل شود، ولی مشرکان، آخرت را می‌بازند و لذا خسران آنان مبین و آشکار است، به علاوه خسارتِ نفس، در آخرت قابل جبران نیست.

انسان زمانیکه با خالق خود ببرد، دیگر فرقی ندارد که، به هر چه وصل شود، فایده ای به حالش میسر نمی‌شود. در یک کلمه باید گفت که: خود باختگی، از جمله بزرگترین خسارتي در دنیا و آخرت بشمار می‌رود.

ب: شخصیکه اهل ایمان و عمل صالح نباشد. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» (سوره عصر آیه 2) (. همانا انسان در خسارت است. مگر آنان که ایمان آورده)

ج: شخصیکه با تزلزل بندگی الله تعالی را میکند. «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» (سوره حج، 11) (و از میان مردم کسی هست که الله را با دو دلی می‌پرستد، پس اگر خیر به او برسد به آن مطمئن میشود، و اگر رنج و پریشانی به او برسد، بر روی خود بر میگردد (مرتد می‌شود)، (چنین شخص) در دنیا و آخرت زیانکار شده، و این همان زیان آشکار است).

د: اشخاصیکه منحرف اند، و با خود طوری فکر می‌کند که به راه درست راه می‌روند: طوری که قرآن عظیم الشان در (104 سوره کهف) درباره آنان میفرماید: «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (آنانی اند که کوشش آنها در زندگی دنیا گم شده است و گمان می‌کنند که کار نیک می‌کنند).

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٦﴾

و بطور مسلم قرآن را از سوی پروردگار حکیم و دانا دریافت می‌کنی. (۶)

«تلقى»: به تو القاء و عطاء می‌گردد. به تو رسانده و آموخته می‌شود.

«حکیم»: خدائی که کارهایش از روی حکمت است و حساب و هدفی در آفرینش جهان و نازل کردن قرآن دارد.

«علیم»: خدائی که دارای آگاهی بی پایان و فرزانه مطلق جهان است. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

الله متعال در این آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! حقا که تو قرآن را از سوی حکیم دانا دریافت می‌داری، و در نزول و دریافت قرآن عظیم الشان، هیچ واسطه‌ی غیر مطمئنی وجود ندارد.

مفسر زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این آیه مقدمه‌ای است برای بیان قصه ها و حکمت های لطیف و ریزه‌کاری های جالبی که قرآن قصد مطرح کردن آنها را دارد. (تفسیر کشاف ۲۷۵/۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (7 الي 17) مبحث قصه و داستان موسی علیه السلام در وادی مقدس به بحث گرفته میشود.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كَيْفَ مِنْهَا بَخْرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِسِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾

[یاد کن] هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: به راستی من آتشی را از دور دیدم، به زودی خبری از آن برای شما می آورم، یا از آن شعله‌ای برگرفته به شما می رسانم تا خود را گرم کنید. (۷).

داستان ازدواج حضرت موسی علیه السلام در مداین:

قبل از همه باید گفت که: در قرآن عظیم الشأن بصورت کل (136) بار نام حضرت موسی علیه السلام و در (34 سوره) داستان او ذکر شده و حدود 900 آیه درباره‌ی داستان بنی اسرائیل بصورت کل به این مبحث پرداخته است.

ابن کثیر در البداية والنهاية می نویسد: بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام سنگ بزرگی که بر دهانه‌ی چاه نهاده شده شد به تنهایی برداشت، وگوسفندان آن دو دختر را سیر آب کرد، سنگ چاه را به تنهایی دوباره بر دهن چاه دوباره بست، درحالیکه بطور نورمال ده نفر برای برداشتن و سر جایی خود گذاشتن سنگ تشریک مساعی می‌کردند.

بعد از اینکه این دو دختر به نزد پدر خود برگشتند از موسی و قدرت بدنی او تعریف کردند و از او خواستند در مقابل این نیکی انعامیه او بدهد یکی از دختران را نزد او فرستاد او در کمال حشمت و ادب به نزد او آمد و گفت: پدرم تو را میخواند و میخواهد انعام بیرون کشیدن آب از چاه را به تو بدهد و بدین سبب مسئله را به صراحت در میان نهاد تا باعث مشکوک گشتن او نشود. و این نشانه‌ی کمال حیا و ادب او می باشد، بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به منزل تشریف آورد، داستان خویش را به حضرت شعیب علیه السلام به تفصیل بیان داشت: شعیب علیه السلام بعد از استماع داستان در خطاب به موسی علیه السلام گفت: نترس از دست ظالمان نجات پیدا کرده‌ای.

سپس یکی از دختران خود را (در مقابل چوپانی به مدت هشت سال و در روایتی ده سال) به عقد او درآورد.

ابن کثیر میفرماید: در مورد این پیر مرد اختلاف رای وجود دارد و قول مشهور این است که او شعیب بوده است. حسن بصری (رض) بر این قول تصریح کرده، مالک بن انس نیز این عقیده را دارد. شعیب بعد از نابودی قومش زمان زیادی زندگی بسربرد تا حضرت موسی او را دید و با دخترش ازدواج کرد. اما برخی عقیده دارند که این پیر مرد برادر زاده‌ی شعیب علیه السلام بوده است. اما رای اول ارجح و اکثر مفسرین بر آن رای هستند. حضرت موسی بعد از ازدواج با دختر شعیب در مدین اقامت گزید و به مدت 10 سال هم مطابق قرار داد مصروف چوپانی شد. روایت شده از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد حضرت موسی علیه السلام کدام مهلت را به سر رساند؟ فرمود: «کاملترین و بهترین آن دو» از این حدیث فهم می شود که حضرت موسی ده سال چوپانی کرده، و این چوپانی

در مقابل مهریه‌ی همسرش (دختر شعیب) بوده است و این امر هم که موسی چوپانی کرد عجیب به نظر نمیرسد، چون سید مخلوقات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نیز چوپانی کرده است.

در حدیث صحیح آمده: «هیچ پیغمبری نبوده که چوپانی نکند. گفتند: تو هم؟ گفت: بلی من در مقابل چند غراط گله گوسفندان قریش را می چرانیم» فلسفه چوپانی پیغمبران عادت کردن بر تواضع و آرامش است و این کار مقدمه‌ی سیاست و اداره‌ی امور مردم نیز می باشد چنانچه چوپان به چرانیدن و رعایت گله همت می‌گمارد و آنها نیز به امور مردم همت گمارند و این چنین از توجه و رعایت گوسفندان به رعایت انسان‌ها و تعهد ایشان همت گماشته‌اند.

بازگشت موسی علیه السلام به مصر و تکلم خداوند متعال با او در کوه طور:

طوری‌که گفته شد: حضرت موسی علیه السلام بعد از سپری کردن ده سال عمر در مدین، هوای وطن اش بر سر اش آمد و تصمیم گرفت با خانواده‌ی خویش دوباره به مصر بازگردد. حضرت موسی علیه السلام با همسر حامله اش از مدین به سوی مصر در حرکت بود. شب و سرما و طوفان بیابان از یک سو و وضع حمل همسرش از سوی دیگر موسی علیه السلام را به جستجو و اداشت؛ آیات مورد بحث به این ماجرا نظر دارد.

به هنگام بازگشت در یک شب تاریک و سرد راه را گم کرد هر چند سنگ آتش افروز را بر چوب می زد اثری نمی‌کرد. تاریکی و سرما هر لحظه فشار می‌آورد، و طوری که گفتیم همسرش حامله و ایام وضع حملش نزدیک بود، لذا موسی علیه السلام متحیر و سرگردان می ایستاد و می‌نشست و به آسمان نگاه میکرد شاید چیزی ببیند که او را از سرگردانی نجات دهد، می‌ایستاد و گوش فرا می‌داد بلکه صدایی یا حرکتی بشنود. در این شرایط بحرانی نوری از سوی کوه طور مشاهده کرد. به ظن و گمان خود پنداشت که آتش است «إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى ﴿10﴾» [طه: 10]. (وقتی آتش را دید به خانواده‌ی خود گفت: اندکی توقف کنید که آتشی دیده‌ام امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برایتان بیاورم یا اینکه در دور و بر آتش راهنمایی را بیابم).

چون به نزدیکی کوه طور رسید نور عظیمی (که از آسمان تا درخت بزرگی که آنجا بود امتداد پیدا کرده بود) مشاهده کرد. موسی علیه السلام در تحیر و دهشت فرو رفت خطاب الله متعال را شنید مبني بر اینکه بوت های خود را در آورد و به این دره‌ی مقدس وارد شود تا به کوه طور نزدیک می‌گردد و خداوند در آینده با او سخن خواهد گفت و او را به پیغمبری بر می‌گزیند و به سوی فرعون روانه میکند تا رسالت خدا را به گوش او برساند. «وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿9﴾ إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى ﴿10﴾ فَلَمَّا أَنهَا نُودِيَ بِمُوسَىٰ ﴿11﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاقْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿12﴾ وَأَنَا آخَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿13﴾ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿14﴾» [طه: 9-14]. (و آیا خبر موسی به تو رسیده است).

(10) هنگامی که آتشی دید، پس به خانواده‌اش گفت: توقف کنید، زیرا من آتشی دیدم، امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برای شما بیاورم یا بر آن آتش راهنمایی بیابم. (11) پس چون به آن آتش نزدیک شد، صدا کرده شد که ای موسی! (12) یقیناً من پروردگار توام، پس نعل‌هایت را از پا بیرون آر، زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی. (13) و من تو را (به رسالتم) برگزیده‌ام، پس به آنچه که وحی می‌شود، گوش کن. (14) البته من «الله» هستم، و معبودی بر حق جز من نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را بر ایستاد کردن من برپا کن. بلی این چنین خداوند به موسی علیه السلام رسالت بخشید و با او سخن راند و آیتی دال بر صدق نبوت به او ارزانی داشت معجزه‌ی او عصا و ید بیضا بود سپس به او دستور داد نزد فرعون رود.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: چون موسی قصد این آتش کرد آن را شعله‌ور در یک درخت عوسج یافت. از تعجب بایستاد، خداوند بر او صدا برآورد که در خاک مقدس جلویی قرار دارد، لذا باید (بوتاهی تمشک) کفش‌ها را بخاطر احترام این مکان مقدس از پا درآورد، سپس دستور داد عصای دست راست خود را بیاندازد فوراً تبدیل به اژدها شد. بعد دستور داد دست خود را در بغل کند و آن را بیرون آورد که همانند آفتاب می‌درخشید. (برای مطالعه بیشتر این داستان آموزنده مراجعه فرماید به کتاب: «پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم» تألیف شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

اما آتش در قرآن:

آتش در بسیاری از آیات قرآن عظیم الشان به عنوان سمبول مجازات بدکاران بیان شده است. ولی علاوه بر این، به آتش در موضوعات دیگری مورد اشاره قرار گرفته است که از آن جمله میتوان؛ نقش آتش را در چهار موضوع متفاوت را ملاحظه نمایم: ابلیس به آن افتخار میکرد. «قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (آیه 12 سوره اعراف). (خداوند به ابلیس) فرمود: وقتی که من (به سجده) فرمانت دادم، چه چیز تو را از سجده کردن منع داشت؟ (شیطان) گفت: من از او به‌ترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی).

مجازات بدکاران طوریکه میفرماید: «تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً» (سوره غاشیه آیه 2) ((اما) به آتشی سوزان درآیند)

سرد شدن آتش بر ابراهیم علیه السلام مانند آن حضرت در آتش: طوریکه میفرماید: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ» (سوره انبیاء آیه 69) (و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهیم را به درون آن انداختند، اما ما) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش).

موسی و آتش در سرزمین مقدس طوی، موسی علیه السلام به سراغ آن رفت، ولی پیامبر شد. «إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخْبِرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِسَهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» [یاد کن] هنگامی را که موسی به خانواده اش گفت: به راستی من آتشی را از دور دیدم، به زودی خبری از آن برای شما می‌آورم، یا از آن شعله‌ای برگرفته به شما می‌رسانم تا خود را گرم کنید. (آیه 7 / سوره نمل).

داستان ذوالقرنین که به وسیله آن فلزات را ذوب و سدسازی کرد. «آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أفرغ عَلَيْهِ قِطْرًا»

(آیه 96 سوره کهف) (وقتی به کار آغاز کرد) گفت: قطعه‌های آهن را برای من بیاورید، تا آنکه ببیند و کوه را برابر کرد، گفت: در آن بدمید، تا آنکه (آهن) را آتش گردانید، گفت: مس گداخته شده برایم بیاورید تا بر آن بریزیم).

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨﴾

و چون به نزدیک آن آمد، صدا کرده شد: با برکت و خجسته گردید آن که در آتش است، و (نیز) آن که اطراف آن است، و الله پاک و منزّه است، پروردگار جهانیان. (۸)

ابن کثیر میفرماید: «چون حضرت موسی علیه السلام به نزدیک آتش آمد، منظره تکان دهنده عظیمی را دید چرا که آن آتش را در درخت سبزی شعله ور یافت که با وجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در این أثناء موسی علیه السلام سرش را به سوی آسمان بالا کرد، دید که نور آن آتش به اوج آسمان رسیده است. پس در واقع «نار» در آنجا نور مجرد بود ولی موسی علیه السلام طوری فکر کرد که: آن نور، آتش است.»

از حسن و سعید بن جبیر نقل شده است که مراد از: «مَنْ فِي النَّارِ» [الزمر: 19]. «کسی که در آتش است»، نور الله سبحان می‌باشد.

ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «منظور الله متعال از «بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ» [النمل: 8]. «مبارک است کسی که در آتش است» خود وی است، یعنی ذات متعال من با برکت است. زیرا در آن درخت نور رب العالمین متجلی بود، نه آتش». «و کسی که پیرامون آن» آتش «است» که مراد: موسی علیه السلام است «نیز برکت یافته است» و این برکت به سبب رخداده عظیم دینی‌ای است که موسی علیه السلام بدان مبارک و مفتخر شد، که همانا تفویض رسالت و دادن معجزه به وی می‌باشد. به قولی معنی این است: مبارک اند فرشتگانی که پیرامون آن آتش‌اند «و منزّه است خدا پروردگار عالمیان» این عبارت متضمن به شگفت آوردن موسی علیه السلام از مشاهده آن صحنه و منظره است. در حدیث شریف آمده است: «...حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می‌سوزاند». (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).

ابن عباس (رض) میفرماید: آتش نبود بلکه نوری فروزان و پرفروغ بود. (تفسیر ابن کثیر ۶۶۶/۲). موسی علیه السلام از شگفتی منظره در مانده بود که صدای او را ندا داد. «نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا» از جانب طور ندایی آمد و گفت: ای موسی! برکت و خیر از آن افرادی است که در کنار این آتش و آن که پیرامون آن قرار دارند، که عبارت بودند از فرشتگان.

ابن عباس (رض) می‌نویسد: «بُورِكَ» یعنی مقدس است. «و مَنْ حَوْلَهَا» عبارتند از ملائک.

ابو حیان میفرماید: برای موسی مژده است و سبب مأنوس کردن او به شمار می‌آید و پیش درآمدی است برای مناجاتش، و شایسته است به آنان که در کنار آتش و نیز آنانکه در اطرافش قرار دارند تبریک گفته شود؛ زیرا امری بس عظیم اتفاق افتاده است، و آن عبارت است از صحبت کردن خدا با موسی و بیدار کردن او. (البحر المحيط ۵۶/۷).

يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

ای موسی! یقیناً منم خدای توانای شکست ناپذیر و حکیم. (۹)

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِيَّيْ لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾

و عصایت را بینداز و چون آن را دید که گویی ماری است که حرکت می‌کند، به عقب بازگشت و پشت خود را نظر نکرد. (فرمودیم) ای موسی مترس که پیغمبران در حضور من هرگز نمی‌ترسند. (۱۰)

«تَهْتَزُّ»: حرکت می‌کند. می‌جنبد.

«جَانٌّ»: مار تندرو و سریع السیر سفید یا زرد رنگ.

«لَمْ يُعَقِّبْ»: به پشت سر نگاه نکرد، یعنی برنگشت. (ترجمه معانی قرآن).

واقعیت امر اینست کسی که الله را حاضر و شاهد بداند و خود را در محضر او ببیند، از غیر الله از کسی نمی‌ترسد. بعد از اینکه حضرت موسی علیه السلام به دستور پروردگار با عظمت عصا ای خویش را انداخت و عصای اش به اذن پروردگار به مار تبدیل شد. جان: مار سفید است و عصا در چالاکي و سبكي حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. و حضرت موسی دید که عصا تبدیل به ماری شده است که پیش رویش می‌جنبد، خوفناک شد و پا به فرار نهاد و عصا را گذاشته به سوی آن باز نگشت.

مجاهد فرموده است: «لَمْ يُعَقِّبْ» یعنی برنگشت. و قتاده گفته است: یعنی پشت سر را نگاه نکرد؛ چون کاری بس هولناک را دید. یعنی دید عصا به ماری جنبان تبدیل شده است، پس آنچه که مقتضای طبیعت انسان است به او دست داد و شدیداً ترسید.

در این وقت است که الله متعال به وی ندا در داد و فرمود: «يَا مُوسَى لَا تَخَفْ» «ای موسی! نترس» از مار و آسیب آن؛ زیرا بر پیامبران ترسی نیست تو پیامبر ما هستی و پیامبران من که آن‌ها را برای نبوت برگزیده‌ام از غیر من نمی‌ترسند. این جوری گفته است: او را آگاه کرده است که خدا هر کس را به سبب نبوت از عذاب ایمن بدارد نباید از مار بترسد. (زاد المسیر ۱۵۶/۶).

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾

مگر کسی که ستم کند [که او باید بترسد]؛ ولی زمانی که پس از بدی نیکی را [که ایمان و کار شایسته است] جایگزین آن نماید [از عذاب من در امان است و نباید بترسد]؛ پس (بداند که) یقیناً من غفور و رحیمم. (۱۱)

در این هیچ جای شکی نیست که: الخائن خائف. کسی که ظلم کند باید بترسد، مگر آن که گناهش را جبران کند سپس به سوی پروردگار با عظمت خویش بازگشته و به بارگاه وی توبه کار شده است، بی گمان حق تعالی گناهان و خطاهای گذشته اش را می‌بخشد، زیرا الله متعال ذات بخشنده است.

ابن کثیر می‌فرماید: این آیه متضمن مژده‌ی بس عظیم برای بشر است؛ زیرا انسانی که مرتکب عمل زشت و ناپسند بشود، سپس برگردد و کاملاً از بدی دوری جوید و توبه کند و پشیمان شود، حتماً الله متعال او را میبخشد و توبه‌اش را می‌پذیرد، که فرموده است: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» (مختصر ابن کثیر ۶۶۷/۲).

امام نسفی می‌فرماید: «گویی این سخن اشاره‌ای کنایی به کار موسی علیه السلام در کشتن آن قبطی است چنانکه موسی علیه السلام خود گفت: (پروردگار! من بر خود ستم کردم پس بر من بیامرز و خدا هم بر وی آمرزد) «قصص/۱۶».

وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿١٢﴾

و دستت را در گریبان کن تا بدون هیچ عیبی، سفید و درخشان بیرون آید، [با این دو معجزه که در ضمن] نه معجزه است به سوی فرعون و قومش [برو] زیرا آنان قوم فاسق اند. (۱۲)

یکی از معجزات دیگری که به قدرت الله تعالی به موسی علیه السلام اعطا گردید، همانا معجزه ید بیضا می باشد: طوریکه به حضرت موسی علیه السلام گفته شد: ای موسی دستت را در گریبان خود کن، هنگامی که خارج میشود درخشان است بی آنکه زیانبار باشد، یعنی اینکه بدون این که مبتلا به مرض یا برص و پیسی باشد مانند برق، روشن و سفید و درخشان و پرفروغ میگردد.

باید یاد آور شد که: موسی علیهم السلام یکی از پر معجزه ترین پیامبران الله تعالی در بین پیامبران الهی می باشد، قوم بنی اسرائیل نیز از نظر تفکر و رفتار مغلق و پیچیده ترین اقوام و به عبارتی از نظر انجماد فکری و لجاجت بر تفکرات خود، یکی از اقوام استثنایی در تاریخ بشری می باشد. این قوم با کج اندیشی های خود عملاً حاضر به پذیرش حق نبودند و کراراً از پیامبران درخواست معجزات گوناگون برابر سلیقه شخصی و اراده هوس آلود و بی هدف خویش می کردند. حتی برخی خواستار عملیاتی می شدند که عقلاً تحقق آن ناممکن بود. در حالیکه صدور معجزات هم به اراده خداوند و بر حسب ضرورت و مقتضیات وضع موجود تحقق می یابد و نه وسیله سرگرمی و هوسرانی افراد بی منطق. عسا و ید بیضا، دو معجزه از نه معجزه ای است که به حضرت موسی علیه السلام اعطا شده بود. در ضمن قابل یاد دهانی است که اولین معجزه حضرت موسی علیه السلام است که، به اراده ی خداوند متعال عصای بی جان را، جان بخشید. دوم، به فرمان الله متعال دستش به یک پارچه نور تابناک تبدیل گردید. موسی علیه السلام با این دو نشانه و نشانه های متعدد و فراوان دیگر نزد فرعون و فرعونیان رفت. [اسراء/ ۱۱۰]

بقیه معجزات حضرت موسی عبارتند از: شکافته شدن دریا، فرستادن طوفان، ملخ، شپش، بقه، خون، قحطی و کاستی در کشتزارهای فرعونیان.

هدف از معجزات نه گانه، معجزاتی است که موسی علیه السلام در برابر فرعون آورده و گرنه حضرت موسی معجزات بیشتری داشته است؛ ضمناً هر معجزه ای را می توان دو معجزه به حساب آورد، بطور مثال اژدها شدن عصایک معجزه است و برگشتن اژدهار به عصا، معجزه ای دیگر، لکن قرآن پاک آنرا یک معجزه بشمار آورده؛ بصورت کلمه معجزات نه گانه موسی علیه السلام عبارت اند از:

- 1 - «ید بیضاء» (درخشیدن دست).
- 2 - اژدهار شدن عصا.
- 3 - طوفان کوبنده برای دشمنان.
- 4 - «جَرَادٌ» (تسلط ملخ بر زراعت ها و درختان).
- 5 - «قمل» (نوعی آفت نباتی که غلات را نابود می کرد).
- 6 - «ضفادع» (هجوم بقه ها از رود نیل به زندگی مردم).
- 7 - «دم» (ابتلای عمومی به خون دماغ؛ یابه رنگ خون درآمدن آب رود نیل).

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ» (آیه 133 سوره اعراف) (پس ما بر آنها طوفان و (هجوم) ملخ و شپش و کوربکه‌ها و خون (روان) را بصورت آیات (وعلامات) جدا جدا، فرستادیم. اما باز تکبر و ورزیدند و قوم مجرم بودند.)

8 - قحطی و خشکسالی. «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» (130)

(و ما فرعونیان را با قحط سالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم تا پند گیرند. (و شاید به سویی الله برگردند). (سوره اعراف: 130)

9 - شکافته شدن دریا. «وَ إِذِ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ أَعْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (سوره بقره، 50) (و یادآور شوید وقتی که دریا را برایتان شکافتیم و آل فرعون را غرق کردیم و شما نظر می‌کردید.)

همچنان سایر معجزات موسی علیه السلام عبارتند از:
فوران دوازده چشمه از سنگ:

«وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (60) «بقره، 60» (و چون موسی برای قومش آب خواست، پس ما گفتیم: با عصایت به آن سنگ بزن، پس از آن دوازده چشمه روان شد که هر قبیله جای آب خود را می‌دانست. بخورید و بنوشید از روزی الله، و همچون تباهاکاران در زمین فساد و تباهی نکنید.)
نزول من و سلوی:

«وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (57) «سوره بقره، 57.» (و ابر را بر شما سایه بان کردیم و برایتان «من» و «سلوا» نازل کردیم، از نعمت‌های پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم، بخورید، و بر ما ظلم نکردند بلکه آنها بر خود ظلم می‌کردند.)

قابل تذکر است که: فرعون و پیروانش، مردمی تباه کار، بدبخت و گمراه بودند، وقتی این آیات روشن را دیدند، نه تنها نگرویدند و تسلیم نشدند؛ بلکه آن را سحر و افسون مسمی نموده و آنرا تکذیب کردند؛ اما در واقع به حق بودن آن یقین داشتند و بر خود ظلم کردند و از پیروی حق تکبر ورزیدند. [مؤمنون آیه 46]، همان گونه که شیوه‌ی سران کفر پیشه‌ی قریش و دیگر مستکبران است.

پند که در این آیه مبارکه که: ای پیامبر خاتم و ای مردم! بینید که فرجام فرعون و اطرافیان‌ش چه شد؟

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾

هنگامی که معجزات روشن ما به سویشان آمد، گفتند: این سحری است آشکار! (۱۳) زمانیکه حضرت موسی علیه السلام، معجزاتی که دلالتی روشن و حجتی آشکار به همراه داشتند به طوری که هر کس آنها را میدید، حق را آفتابی مشاهده میکرد فرعون و قومش آنها را انکار نموده و گفتند: این معجزات جادو است آشکار که هیچ‌کس در ماهیت آنها شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهد. و البته این سخن‌شان دروغ و بهتانی پیش نبود.

وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾
و آنها را در حالیکه باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت، از روی ظلم و تکبر انکار

کردند. پس بنگر که عاقبت فسادکاران چطور شد؟ (۱۴)

و چه ظلمی بدتر از ظلم انسانی است. فرعون و قوم ظالم اش به طور قطع میدانستند که آن معجزات که توسط موسی علیه السلام ارایه و پیشکش شد از جانب الله تعالی است ولی با آن هم آنرا سحر نامیده و بدان انکار ورزیدند.

«فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»: «پس بنگر» ای شنونده! یعنی: در این فرجام شوم شان ببیندیش زیرا این فرجام، عبرتگاهی برای پندآموزان و عبرت گیرندگان است.

ابن کثیر گفته است: مفهوم خطاب چنین است: ای تکذیب کنندگان محمد و ای منکران دین او! برحذر باشید، همان بلا که به سر آنها آمد، قطعاً به سر شما نیز می‌آید؛ چون محمدصلی الله علیه وسلم شریف‌تر و بزرگتر از موسی میباشد.

و دلیلش قویتر از دلیل موسی علیه السلام میباشد. (مختصر ابن کثیر ۶۶۷/۲).

خوانندگان گرامی! در آیات (15 الی 19) درباره داستان وقصه‌ی داود و سلیمان و نعمتهای بزرگ الله متعال، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾

و به راستی به داوود و سلیمان علم و دانش عطا کردیم و آن دو گفتند ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است. (۱۵)

«عِلْمًا»: دانش عظیم و فراوان. تنکیر برای تعظیم است.

«فَضَّلْنَا...»: در این آیه، یکی از نعمت‌های مهم الهی که دانش است، معیار برتری دانسته شده است. چرا که هر قدرتی و هر ارزشی از علم سرچشمه می‌گیرد. در آیات بالا می‌بینیم که نعمت مایه غرور فرعون و فرعونیان و قوم عاد گشته است، ولی این آیه میرساند که مؤمنان چون سلیمان و داود، نعمت بر شکر و طاعت‌شان افزوده است. («ترجمه معانی قرآن»

در بدایت باید گفت که: این آیه برهانی است آشکار بر فضل و شرف علم و علو مقام و منزلت حاملان و سرسپرده گان آن.

علم، زمانی دارای ارزش می‌باشد که: در تصرف و اختیار اشخاص صالح قرار گیرد. و ما نباید در هیچ مقامی خود را برتر از همگان بحساب آریم.

امام طبری گفته است: آن دانش عبارت بود از دانستن زبان حیوانات و پرندگان و غیره که دانستن آن مخصوص خدا می‌باشد. (طبری ۸۷/۱۹).

علوم اعطا شده الهی به پیامبران:

الله تعالی علوم خاصی را به اشخاص خاصی عنایت فرموده است: که ببرخی آن قرآن عظیم الشان چنین اشاره بعمل آورده است:

1 - آدم علیه السلام: علوم همه‌ی اشیاء. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (و الله به آدم همه نامها را آموخت، باز آن را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت: نام‌های این اشیا را به من خبر دهید اگر صادق اید. (سوره بقره، آیه ۳۱).

ملاحظه می‌داریم که: فرشتگان عبادت بیشتری داشتند و آدم، علم بیشتری داشت. و چه زیبا است که؛ رابطه مقام خلافت با علم، بیشتر از عبادت است.

2 - خضر علیه السلام، علوم باطنی و تأویل. (تا موسی شاگردش شود) قرآن عظیم الشان در (کهف، 66) میفرماید: «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (موسی به او (خضر) گفت: آیا از تو پیروی کنم به این شرط که از رشد و هدایتی که به تو آموخته شده به من بیاموزی؟).

3 - یوسف علیه السلام، علم تعبیر خواب. «عَلَّمَنِي رَبِّي» «قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿37﴾» (یوسف، 37) (یوسف گفت: پیش از آنکه غذای تان به شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت، این (تعبیر خواب) که به شما می‌گویم از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. همانا من آیین قومی را که به الله ایمان نمی‌آورند و منکر آخرت نیز هستند، ترک کرده‌ام).
4 - داوود علیه السلام، علم زره سازی. طوری که در (سوره انبیاء آیه 80) میفرماید: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» (و به داود ساختن زره را آموختیم تا شما را از (آسیب) جنگتان حفظ کند. پس آیا شکر گزار هستید؟)

5 - سلیمان علیه السلام، علم زبان پرندگان. طوری که میفرماید: «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (سوره نمل 16) (به ما زبان پرندگان آموخته شده است، و از همه چیزها به ما داده شده است. یقیناً این فضیلت آشکار است)

6 - معاون سلیمان، علمی که با آن تخت سلطنتی را از کشوری به کشور دیگر می‌آورد.
«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (نمل، 40)

7 - طالوت، علوم نظامی. «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿247﴾» (بقره، 247). (و پیغمبرشان به آنها گفت که البته الله طالوت را پادشاه شما فرستاده است، گفتند: چگونه او پادشاه ما باشد در حالیکه ما نسبت به او سزاوار فرمانروایی هستیم و به او مال فراوان داده نشده است؟ (پیغمبرشان) گفت: همانا الله او را بر شما برگزیده و در جسم و دانش بر شما برتری بخشیده است و الله ملک سلطنت خود را به هر کسی بخواهد می‌دهد، و الله گشایشگر داناست).

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾

و سلیمان (در علم و نبوت) وارث داود گردید، و گفت: ای مردم! به ما زبان پرندگان آموخته شده است، و از همه چیزها به ما داده شده است. یقیناً این فضیلت آشکار است. (۱۶)

«مَنْطِقُ»: سخن. گفتار. مصدر میمی و به معنی نطق است. این آیه مبارکه اشاره به نطق پرندگان دارد و آیات دیگر نیز مؤید این مطلب است که حیوانات و از جمله پرندگان با یکدیگر سخن می‌گویند (ملاحظه شود سوره های: أنعام / 38، نمل / 18 و 22). (ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ»: و سلیمان (در علم و نبوت) وارث داود گردید، نه مال و سرمایه را زیرا چنانکه در حدیث شریف آمده است: «انبیاء مالی را به ارث نمی‌گذارند و مالی که بعد از ایشان به جا ماند، صدقه است».

امام قرطبی میفرماید که: داوود علیه السلام نوزده پسر داشت، در بین آنها سلیمان وارث نبوت و پادشاهی او شد. و اگر وراثت مال می بود، تمام فرزندان در آن برابر می‌شدند. (تفسیر قرطبی ۱۳/۱۶۴).

در مورد اینکه چرا نعمت منق الطیر: (سخن‌گفتن پرندگان است) در نعمت های اعطا شده به سلیمان علیه السلام نسبت به سایر نعمت ها در اول تذکر داد.

باید گفت که: این نعمت مخصوص حضرت سلیمان علیه السلام که الله تعالی موهبت نموده که: غیر آنرا در آن مشارکتی نیست. البته این مطلب را به طریق سپاسگزاری و ستایش به زبان آورد؛ نه به طریق خود بزرگ بینی و نخوت و مباحات.

قابل یاد آوری است که: سخن‌گفتن پرندگان را سلیمان علیه السلام طوری میفهمید، مثل اینکه نطق یک دیگر را می دانستند.

مفسران میفرمایند که: داوود علیه السلام نسبت به سلیمان عابدتر و سلیمان علیه السلام از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان علیه السلام از پدرش بیشتر وسیع تر شد، زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داوود علیه السلام داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نیز به وی ارزانی شد. (تفسیر انوار القرآن).

مطالعه کنندگان گرامی!

نعمت علم [همراه عمل] از بزرگترین، ارزنده ترین و بلند مرتبه ترین نعمت هاست و اقعیت ایسنت: هر کسیکه از علم و دانش بیشتری برخوردار گشت، فضیلت فراوانی کسب کرده است. [مجادله/۱۱].

طوریکه به سلیمان علیه السلام پس از مرگ پدرش نبوت و فرمانروایی مردم رسید، نه اموال و دارایی؛ چون اگر اموال و دارایی میبود، میان پسرانش به طور مساوی تقسیم میشد و همه‌ی اموالش به یک پسر نمی رسید.

نعمت علم بابرکت و امثال آن، موجب سپاسگزاری از مقام منعم است؛ آن گونه که داود و سلیمان خدای بزرگوار را سپاس و ثنا می گفتند.

برخی از نعمت هایی که الله متعال به سلیمان علیه السلام عطا کرده بود: همانا آموختن زبان پرندگان، برخورداري از خیر و برکت فراوان، مسخر کردن جن و انس و پرندگان، فهمیدن زبان آن مورچه در وادی نمل و هم چنین پرندگان و حیوانات دیگر.

وقتی پروردگار با عظمت، این نعمتها را به سلیمان داد، او به خطاب «یا ایها الناس!» این نعمتهای بارزش و والا را به مردم اعلام نمود، تا دعوتش توأم با معجزه باشد و پیامبری او را بدون شک و دودلی تصدیق کنند.

سلیمان علیه السلام از بارگاه الله خواست تا در شکرگزاری و ثناگویی او یار و مددکارش باشد و بتواند راه نیکوکاری و پرهیزگاری را در پیش گیرد و پیروز شود.

وَحْشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾

لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند، پس (در صف های منظم) توقف

داده شدند. (۱۷)

بعد از اینکه رژه بسیار بزرگ، لشکریان و سربازان سلیمان علیه السلام اعم از جن و انس و پرندگان در حالیکه هر صنف و دسته‌ای جای و ماموریت خود را می شناخت، در روز جشنی که داشتند جمع آوری شدند. این تعبیر دلالت میکند بر اینکه سپاه سلیمان علیه السلام بسیار عظیم و منظم بود و درپیشاپیش این لشکر بزرگ، شخصاً خود حضرت سلیمان علیه السلام با ابهت و عظمتی فراوان حرکت می کرد.

ابن عباس (رض) گفته است: همچون رژه‌ی شاهان بر هر دسته‌ای مأموری قرار داشت که آنها را نظم دهد و اجازه ندهد در مسیر جلو بزنند. (طبری ۸۸/۱۹).

باید گفت: در جمله‌ی «فَهُمْ يُوزَعُونَ» دلیل بر این است که باید در میان لشکر مسلمانان، فرماندهان متعدد با تجربه و کاردان و مخلص وجود داشته باشند، تا هیچ گونه ستم و بیدادی- نه در میان خود لشکر و نه در خارج از آن - رخ ندهد.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾

[پس حرکت کردند] تا به وادی مورچگان رسیدند. مورچه ای گفت: ای مورچگان! به لانه‌های خود در آید تا سلیمان و لشکریانش نادیده و نادانسته شما را پایمال نکنند. (۱۸)

از فحوای آیه مبارکه به یک واقعیت پی می بریم که: در میان مورچگان، سیستم رهبری منظمی از جمله قوماندانی، گروه اطلاع رسانی یا کشف وجود داشته و همه‌ای اوامر رهبری بادقت و نظم خاصی صادر و مجری اجراء مییاشد.

قابل تذکر که در این آیه مبارکه درمیابیم که: حیوانات هم دارای شعور بوده، مصالح و مفاسد و ضررهای زندگی خویش را می شناسند، و در وخت خطر سیستم اطلاع رسانی و هشدار و انظار به یک دیگر صادر می نمایند، و بصورت کل گفته میتوانیم که: غریزه دفع ضرر احتمالی، در حیوانات نیز وجود دارد.

زمانیکه سلیمان علیه السلام با لشکر و سپاهیانش خویش به وادی مورچگان رسیدند، مورچه ها به رفقای خویش مانند عقلا مورد خطاب قرار داد؛ گفتند به خانه‌های خود برگردید و داخل خانه‌هایتان شوید. تا «لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ» تا سلیمان و لشکریانش شمارا زیر پایمال نکنند. «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» در حالیکه وجود شما را حس نمیکند. البته آنها قصد نابودی شمارا ندارند ولی ممکن است نادیده و نادانسته از اینکه شما در اینجا وجود دارید، چنان کنند.

ولی اگر لشکر سلیمان از وجود شما باخبر باشند، شمارا در هم نمی کوبند چرا که سلیمان پیامبری است مهربان و به معیار های حق و عدل پایبندند. سلیمان گفته‌ی آن را شنید و به مقصدش پی برد.

همچنان مفسران می نویسند که: جمله‌ی «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» از زبان مورچه، نشان لحن اعتدال (پوزش خواهی به شیوه‌ی نیکو)، بیان عدالت و رأفت، دینداری و فضل سلیمان و فضل سپاه اوست که هیچ گاه از روی قصد و عمد به مورچه ای یا امثال آن آزار نرسانیده اند.

قابل یاد آوری است که: بعضی از علماء گفته‌اند: آیه‌ی «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ...» از جمله عجایب قرآن است؛ چون به لفظ «یا» نداء داد و با «ایها» آگاه

نمود. و با «النمل» معین کرد. و با «ادخلوا» دستور داد. و با «مساکنکم» تعیین کرد. و با «لا یحطمنکم» برحذر داشت. و با «سلیمان» تخصیص کرد. و با «جنوده» عام آورد. و با «و هم لا یشعرون» معذرت آورد. پس چه مورچه‌ی باهوشی بود! (تفصیل موضوع را میتوان در (تفسیر صفة النفاسیر: تألیف محمد علی صابونی) مطالعه فرماید.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾

(سلیمان) از گفته مورچه تبسمی کرد و خندید و گفت: ای پروردگار! شکر نعمتهائی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما و توفیق مرحمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما.

(۱۹)

«فَتَبَسَّمَ»: تبسم: لبخند. خنده خفیف را میگویند.

«ضَاحِكًا»: ضاحک: در اقرب الموارد آمده: ضحك انبساط وجه است به طوری که دندانها از سرور ظاهر شود، اگر بی صدا باشد تبسم است و اگر صدایش از دور شنیده شود قهقهه است و گر نه ضحك گویند. البته هدف از آن در آیه مبارکه ظاهرا تعجب است.

سلیمان علیه السلام سخنان مورچه را شنید و فهمید و به لشکریان خویش هدایت به توجه به حال مورچگان صادر فرمود و سلیمان علیه السلام از اینکه مورچه از او و سربازانش تمجید کرد، خنده‌ی سرور و شادی را سرداد؛ زیرا گفته‌ی مورچه: «وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» بیانگر آن است که سلیمان و لشکریانش اهل تقوا و پرهیزگاری و صدمه نرساندن به حیوانات هستند. خنده‌ی انبیاء، تبسم است نه قهقهه. سلیمان در حالیکه خنده‌اش گرفته بود، تبسم کرد.

زمانی باید شاد و خندان باشیم که حتی مورچه‌ها به عدالت مامیدوار باشند. مطالعه کنندگان گرامی!

خداوند، بدین سان به مورچه ای زبان داد، تا برای سلیمان معجزه‌ای به شمار آید. همچنان الله متعال در نهاد هر جان داری غریزه‌ی مخصوصی به ودیعه گذاشته تا او را به سوی چیزهای سودمند هدایت کند و از چیزهای زیانبار باز دارد. به راستی در نهاد و غرایز حیوانات، شگفتیها و الهامات غریبی مستور است که اگر انسان آنها را با دیدی دل‌بنگرد، او را به سوی ایمان به آفریدگار - که همه ی نیکیها از اوست - هدایت می کند.

وقتی فرعون به موسی و هارون برادرش گفت: پروردگار شما کیست؟ در جواب گفتند: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را آفرینشی شایسته و در خور او عطا کرد و سپس هدایتش فرمود. [طه/۴۹ و ۵۰].

همچنان باید یادآور شود که از فحوای آیات متذکره چنان استفاده بعمل می‌آید که مورچه‌ها زندگی دست جمعی و گروهی داشتند، و از جمله خصوصیت خاص این مخلوق الهی اینست که این مخلوق بینهایت بیدار و برحذر و محتاط در برابر حوادث و رویدادها هستند. از نظم دقیق، زیرکی و هوشیاری، حافظه ی قوی و توانا، عشق و علاقه به کار، دوری از کاستی و کاهلی، پایداری، تلاش و کوشش خستگی ناپذیر و امیدواری و نستوهی برخوردارند.

همچنان قابل دقت و توجه است که مورچه‌ها در میان سایر مخلوقات بعد از انسان، مخلوقات هستند که مرده‌های خویش را مدفون و به خاک می سپارند.

چرا زمین دانه های را که مورچه ها جمع می کنند، سبز نمی کند؟

دانشمندان، طی تحقیقاتی به این نتیجه رسیده اند: زمانی که مورچه ها دانه ها و یا تخم های گندم و جو برنج و برخی دیگر را که برای تغذیه خود به آن نیاز دارند و آن را گرد آورده، در زیر زمین نگهداری میکنند؛ اما قبل از اینکه آن ها را گدام کنند، ابتدا هر کدام آن دانه ها را دو توته می کنند. زیرا اگر دانه های حبوبات از میان دو نیم شوند، در هر قدر زمین خوب و حاصل خیز هم که بذر گردند، سبز نمی شوند.

اما تعجب آور این است، که چرا مورچه ها تخم گشنیز را با آنکه خیلی کوچک هم است، چهار تقسیم میکنند، و بعد ذخیره مینمایند؛ این رمز را بعد از تحقیقات دریافتند، که تخم گشنیز، اگر دو توته هم شود، باز هم سبز میشود، اما اگر چهار توته گردند؛ دیگر هرگز امکان روییدن و سبز شدنش نیست.

خداوند به مورچه ها که فهماند که دانه ها را باید این گونه جمع و پروسس و نگهداری کنند؟ آیا همین برای شناخت پروردگار کافی نیست؟

با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهی ممکن نیست:

«وَأَدْخُلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ» (19 نمل) در آیه مبارکه خواندیم که حضرت سلیمان علیه السلام از حق تعالی خواست تا وی را به انجام اعمال شایسته ای که موجب رضایش گردد توفیقش بخشد و به رحمتی از جانب خود او را همراه ابرار در سرای قرار به جوار خود که عزیز و غفار است داخل گرداند.

با وجود عمل صالح و مقبول، دخول جنت با فضل و کرم الله متعال می باشد، آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود هیچ کس با اتکالی عمل خویش وارد بهشت نمی شود، صحابه عرض کردند: یا رسول الله شما هم؟! بلی من هم، ولی رحمت و فضل الله تعالی مرا احاطه کرده است. (تفسیر روح المعانی).

حضرت سلیمان علیه السلام، در این کلمات برای دخول جنت به فضل رب، دعا می کنند یعنی که خدایا به من هم آن فضیلت را اعطا کن تا مستحق جنت بشوم. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (20 الی 28) مبحث داستان هُدهُده به بیان گرفته شده است.

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾

و [سلیمان] جویای پرنندگان شد [و هدهد را در میان پرنندگان بارگاهش نیافت] پس گفت: چرا هدهد را نمی بینم، یا اینکه اواز غایبان است؟ (۲۰)

در آیه 16 ذکر شد که حضرت سلیمان علیه السلام گفت: زبان پرنندگان را میدانیم، از این آیه معلوم میشود که دانستن زبان پرنندگان از باب نمونه بوده است. زیرا آن حضرت کلام و گفتگوی مورچه را هم می دانست.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: زمانی که سلیمان علیه السلام بالشکر خویش عازم سفر میشد، پرنندگان در بالای سرش با بال های خود سایه فراهم میکردند.

تخصص هدهد درچه بود؟

هم بودن و تخصص هدهد درچه بود که حضرت سلیمان متوجه می شود که او غایب است و در این لحظه از سفر خویش از موجودیت هدهد سوال به عمل می آورد.

از حضرت عبد الله بن عباس (رض) سؤال شد که چرا حضرت سلیمان علیه السلام در جمله همه برندگان تنها نفتیش از هدهد را به عمل آورد، علت آن چه بود.

حضرت ابن عباس فرمود: بعد از اینکه لشکر سلیمان علیه السلام در سفر خویش از درّه‌ی مورچگان گذشتند و لشکر شان به سرزمین دشت و بیابانی رسیدند، تشنگی بر لشکریانش مستولی شد و درخواست آب کردند. ضمناً قرار بر این بود هدهد آنها را به سوی آب راهنمایی کند.

خداوند متعال به هدهد این تخصص را عنایت نموده است، که امور درون زمین و چشمه های جاری داخل زمین را می بیند، و هدف حضرت سلیمان علیه السلام، این بود که از هدهد سؤال کند که در این میدان، آب در چه عمقی وجود دارد، و از کندن کدام قسمت زمین آب بیرون می آید، و پس از نشان دادن هدهد به جن ها دستور می داد زمین را بکنند و آب بیرون بیاورند، آنها فوراً زمین را می کنند و آب بیرون می آوردند، هدهد با وجودی که نظر تیز و بصیرت دارد در دام صیاد می افتد و شکار می شود حضرت ابن عباس در خصوص میفرماید: «قف یا وقاف کیف یری الهدهدباطن الارض وهو لا یری الفتح حین یقع فیه» (تفسیر قرطبی) یعنی ای هوشیاران بدانید که هدهد امور داخل زمین را می بیند ولی دام پهن و هموار شده روی زمین، به نظرش نمی رسد و در آن گرفتار می شود.

با مقصد که، آنچه خداوند متعال مصیبت یا راحتی برای کسی مقدر نموده تقدیر الهی نافذ شده آن خواهد رسید، و هیچ کسی به فهم و بصیرت یازور و زر خویش نمیتواند از آن رهایی یابد. (تفسیر معارف القرآن مفتی شفیع عثمانی)

وقتی میگفت: اینجا آب است شیاطین پراکنده گشته و چشمه می جوشید. در آن روز حضرت سلیمان علیه السلام هدهد را خواست ولی هدهد حضور نداشت. لذا گفت: چرا هدهد را نمی بینم؟ «أَمْ كَانُ مِنَ الْعَابِئِينَ» (ام) منقطعاً به معنی (بل) است. یعنی: بلکه غایب است و بدون اجازه‌ی من رفته است. (تفسیر صفة التفسیر: محمد علی صابونی).

لَأَعَذِّبَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢١﴾

حتماً او را به عذاب سخت سزا خواهم داد، یا [برای عبرت دیگر پرنندگان] او را سر می برم، یا (باید) دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد. (که چرا غایب بود). (۲۱)

«سُلْطَانٍ»: دلیل و حجت.

«مُبِينٍ»: روشن. بیانگر حقایق و عذر تقصیر.

بعد از اینکه حضرت سلیمان از غیاب هدهد متیقن شد، او را به عذاب سخت و یا هم زندانی شدن و یا اینکه پرش را می‌کنم و یا سرش را می‌برم و یا این که باید برایم دلیل واضح و روشن بیاورد و عذرش را بیان کند. و به قولی دیگر: هدف وی این بود که او را از خدمت خویش باز می‌دارد. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر میرسد، ریشه همه آنها روایات اهل کتاب است. به هر حال، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخص نکرده است.

فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطَّتْ بِمَا لَمْ تَحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾

چندان طول نکشید (که هدهد برگشت) و گفت: [ای سلیمان!] من به چیزی آگاهی یافته‌ام که تو به آن آگاهی نیافته‌ای، و [من] از [سرزمین] سبا خبری مهم و یقینی برایت آورده‌ام. (۲۲)

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: در حکومت انبیاء، تملق چاپلوسی و ترس و خوف وجود ندارد، در ضمن ملاحظه شد که با موجودیت منطق و استدلال، حتی سلیمان علیه السلام در برابر هدهد تسلیم می‌شود.

«سبأ»: نام شهري در يمن است که بلقيس ملکه آن بود.

«نبا»: خبري مهم و درخور اهميت است.

إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

به راستي من زني را يافتم که بر آنان حکومت ميکند، و از هر چيزي [که از وسايل و لوازم حکومت و قدرت است] به او داده اند و تختي بزرگ دارد. (۲۳)

بعد از اينکه هدهد به حضور سليمان عليه السلام حاضر شد؛ گفت: «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ» «من زني را يافتم که بر مردم «سبأ» حکومت مي کند، او بلقيس دختر شرحبيل بود که پدرش جز وي فرزندي نداشت و بعد از پدر پادشاهي به وي رسيد. قابل تذکر است که پادشاهي زنان در ميان قداما عرف معمولي بوده است و همچنين است در نزد برخي از مسلمين معاصر.

خوانندگان محترم! در حديث حضرت ابن عباس روايت است، بعد از اينکه خبري مردم فارس به حضرت محمد صلي الله عليه وسلم بيان کردند وگفتند: که مردم فارس زني را از دختر کسرا را بحیث پادشاه خویش تعيين نموده اند فرمود: «لن يفلح قوم ولوا امرهم امرأة». «هرگز قومي که توليت امر (فرمانروايي) خویش را به زني سپرده اند، رستگار نمي شوند».

در اين هج جاي شكي نيست که: زن ميتواند حکومت کند؛ «تَمْلِكُهُمْ» ولي مي بينيم که در حکومت زن بر جامعه، حتی براي يك پرنده هم عجب بنظر ميرسد طوریکه ميگويد: کويد فراست. «وَجَدْتُ امْرَأَةً- وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا» به راستي من زني را يافتم که بر آنان حکومت ميکند. قابل تذکر است که آغاز حکومت حضرت سليمان، یک حکومت جهان شمول نبود.

هدهد به حضور سليمان عليه السلام به صحبت خویش ادامه داد گفت: «وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» تختی پادشاهي بسيار بزرگ دارد که برخي مفسران ميگويند تخت اش از مرواريد و ياقوت تزئين شده است.

ولي قتاده ميفرمايد که: تخت بلقيس از طلا بود. پايه های آن از گوهر، و با مرواريد تزئين شده بود.

از ابن عباس (رض) در يك روايت آمده است که عرش بلقيس به طول چهل در هشتاد دست بود، و ارتفاعش هم سي دست (دست: معيار متري و اندازه در آن زمان بود) و در ساختن و تزئين آن آن مرواريد و ياقوت احمر و زبرجد سبز به کار برده بودند، و پايه هایش از مرواريد و جواهرات بودند، و در پرده هاي ابريشم و حرير در هفت اتاق قفل شده ي داخل در داخل محفوظ بود. (تفسير معارف القرآن مفتي محمد شفيع عثمانی).

امام طبری در تفسير خویش مینويسد: منظور از عظيم در اینجا عظمت قدر و منزلت است نه بزرگی حجم و وسعت، بر اين مبنا ابن عباس (رض) گفته است: «عَرْشٌ عَظِيمٌ» يعنی تختی زيبا که از طلا ساخته شده و پايه هایش از مرواريد و گوهر بود. (طبری ۹۲/۱۹).

ابن کثير از علماي تاريخ نقل مي کند: «آن تخت بزرگ در قصري عظيم، استوار و بلند قرار داده شده بود که سيصدوشصت طاق در طرف شرقي و سيصدوشصت طاق در طرف غربي خود داشت و ساختمان آن طوري بناء شده بود که آفتاب هر روز از يك طاق بر آن طلوع و از طاق مقابل آن غروب ميکرد و آنها صبح و شام براي آفتاب سجده مي کردند». (تفسير انوار القرآن).

هدهد در ادامه گزارش خویش مي افزايد:

وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾

او و قومش را چنین یافتیم که به جای الله به آفتاب سجده می‌کنند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده، و آنان را از راه (حق) بازداشته است. لذا آنها هدایت نخواهند شد. (۲۴)

هدهد حضور سلیمان علیه السلام در ادامه صحبت خویش، بعرض میرساند: من ملکه «سبأ» و رعیتش را چنان یافتیم که افتاب پرست هستند، آفتاب را پرستش کرده و عبادت الله یگانه و یکتا را رها کرده‌اند.

در ضمن هدهد بحضور سلیمان میرساند که: شیطان اعمال شان را؛ یعنی: پرستش آفتاب و سایر اعمال کفری را «برای شان آراسته است و آنان را از راه بازداشته است» یعنی: شیطان آنان را به سبب این آراستن ها، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی الله متعال است، باز داشته است.

لذا توفیق آن نیافته اند تا به وی ایمان آورده، طاعت را برایش خالص ساخته و وی را به عبودیت یگانه قرار دهند و پس گویی هدهد از دو چیز بر مردم سبأ معترض بود: یکی شرک به خدای متعال، و دیگری حکومت زنی برای شان. سپس هدهد با تعجب گفت:

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾

[و شیطان آنان را این گونه فریب داده] تا برای خدا سجده نکنند، برای پروردگاری که نهان را در آسمان‌ها و زمین آشکار می‌کند و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌کنید، می‌داند. (۲۵)

میبینیم که پروگرام و نقشه اساسی و کاری شیطان بطور دایمی از تزیین بدی‌های مردم این است که آنان برای خدا سجده نکنند. و به یاد داشته باشید کسیکه در برابر خدا سجده نکند، حیوان هم از او انتقاد میکند. زیرا سجده، مظهر خداپرستی است.

نوت: باید دانست که این آیه، محل سجده تلاوت است و سجده تلاوت در آن واجب می‌باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾

الله آن ذاتی است که هیچ معبود بر حق به جز او نیست و او پروردگار عرش بزرگ است. (۲۶)

از آیه مبارکه معلوم میشود که: هدهد، دعوتگر خیر و عبادت به وحدانیت الله یگانه و اینکه هیچ الهی که شایسته عبودیت باشد غیر از او موجود نیست.

بدین جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث که آنرا ابن عباس (رض) روایت فرموده است: از کشتن هدهد نهی فرموده است: «نهی النبی (ص) عن قتل أربع من الدواب: النملة والنحلة والهدهد والصرده». رواه احمد، ابو داود وابن حبان «رسول الله صلی الله علیه وسلم از کشتن چهار چیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبور عسل، هدهد و شیر گنجشک» (کله خورک).

با ذکر همین آیه مبارکه: سخنان هدهد به حضور حضرت سلیمان هم به پایان میرسد.

قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

(سلیمان به هدهد) گفت: به زودی [درباره ادعایت] خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از

دروغ‌گویان بوده‌ای. (۲۷)

«سَنظُرُ»: خواهیم دید. مراد از دیدن در اینجا بررسی و تحقیق است. حضرت سلیمان بعد از اینکه گزارش تفصیلی هدهد را استماع نمود، هدهد ادعا کرد خبر را که حضور شما بعرض رسانیم یقینی است ولی سلیمان علیه السلام برای هدهد گفت: در باره‌ی سخنان تحقیق میکنیم تا به زودی خواهیم دید که آیا (در گزارشات) خویش راست گفتی یا از دروغ‌گویانی؟ سلیمان از روی تافول، راستگویی را مقدم ساخت. چه زیبا است که گفته اند: با يك راستگویی در جمله صادقین قرار نمیگیریم، ولی با يك دروغ جزو دروغ‌گویان بحساب خواهیم آمد. در ایه هیچ جای شکی نیست که: در قضایای اساسی و عمده زود باوری ممنوع است؛ ولی رد کردن حرف دیگران نیز بدون دلیل نیز ممنوع می باشد.

فحوائی این آیه مبارکه به ما می آموزاند که: در مورد مسایل مهم، نباید به يك گزارش اعتماد واكتفاء کنیم، تحقیق کردن، در امور حیاتی بخصوص هنگام شك ضرورت به تحقیق و بررسی لازم دیده میشود. همچنین در این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار و مسؤول و رهبر یک جامعه واجب است تا عذر رعیت خویش را هم در نظر داشته باشند. در حدیث شریف آمده است: «لِیسَ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْعَذْرُ مِنَ اللَّهِ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَنْزَلَ الْكُتُبَ وَأَرْسَلَ الرِّسْلَ».

«عذر نزد هیچ کس مانند الله متعال دوست داشته تر نیست به همین جهت بود که او کتاب ها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

ابن جوزی میفرماید: حضرت سلیمان از خبر که از هدهد پرسید مشکوک بود که گمان نمیکرد غیر از خودش سلطانی وجود داشته باشد، بناءً نامه‌ای نوشت و آن را مهر و امضاء کرد و به هدهد داد و گفت:

أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

این نامه مرا ببر و به سوی آنان بینداز، سپس به دور از دیدگان آنان خود را کناری بگیر و بنگر چه عکس العملی نشان می دهند؟ (۲۸)

قبل از همه باید گفت که؛ برای رسیدن به اهداف الهی، نامه نوشتن مرد به زن مانعی شرعی ندارد. شرط توفیق در ارشاد و امر به معروف، شناسایی حالت‌ها و روحیه‌ی دیگران است. در ضمن قابل یاد آوری است که: در زمینه مسایل عقیدتی، بعد از شنیدن گزارش های تلخ، باید عکس العمل فوری جدی و غیرت دینی از خود نشان داد.

حضرت سلیمان علیه السلام بعد از استماع گزارش هدهد، نامه‌ای نوشت نامه خویش را مهر و مزین به امضا نمود و تسلیم هدهد نموده گفت: «أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَهُ إِلَيْهِمْ» این نامه را بگیر و آن را به ملکه‌ی سبا و لشکریانش برسان. و منتظر باش که چه عکس العمل نشان می دهد.

مفسران می نویسند: هدهد نامه را برداشت و نزد بلقیس و قومش رفت. بالای سر بلقیس به پرواز درآمد، آنگاه نامه را به دامنش انداخت. (تفسیر صفوات التفسیر علی صابونی) خوانندگان گرامی!

در آیات (29 الي 37) موضوع مشاوره‌ی بلقیس با سران و مسؤولین مملکت و تصمیم در باره جواب نامه سلیمان، مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ﴿٢٩﴾

[ملکه سبا پس از آگاهی از مضمون نامه] گفت: ای سران و اشراف! همانا نامه ای نیکو و با ارزشی به سوی من انداخته شده است. (۲۹)
در این هیچ جای شکی نیست که داشتن سواد برای یک زن یک ارزش است.
ملکه بلقیس زن، تیزهوش و دارای قدرت شناخت عالی و زن با سوادی بود.
بعد از اینکه از محتوای نامه مطلع شد، آنرا «کِتَابٌ کَرِيمٌ» مسمی نموده و سران دولت و اشراف قومش را گرد آورد و درحالیکه آنها به وی گوش فرا داده بودند چنین گفت: ای سران کشور! نامه‌ای ارجمند که مضمونی گرانبها دارد از سوی پادشاهی بزرگ و مقتدر برای من موصلت نموده است.

چرا ملکه بلقیس نامه سلیمان را «کِتَابٌ کَرِيمٌ» خواند؟

در مورد اینکه ملکه سبا نامه حضرت سلیمان را «کِتَابٌ کَرِيمٌ» خواند میتوان دلایل ذیل را در مورد ارایه داشت:

- 1 - به خاطر که آغاز نامه به جمله‌ی مبارکه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بود.
- 2 - نامه مزین به مهر حضرت سلیمان بود. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «کرامه کتاب ختمه». «کرامت و بزرگی نامه، در مهر کردن آن است». از این جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای خود مهر (ختم) ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لا اله الا الله محمد رسول الله».
- 3 - نامه حضرت سلیمان علیه السلام دربرگیرنده پیام و کلامی نیکو بود.
- 4 - به دلیل مقام حضرت سلیمان علیه السلام؛ و یا هم شاید هم به خاطر همه‌ی این موارد فوق الذکر باشد.

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾

یقیناً این نامه از سوی سلیمان است و سرآغازش به نام خدای رحمان و رحیم است. (۳۰)
طوریکه یاد آور شدیم: ملکه بلقیس نامه را باز کرد و گفت که: این نامه از جانب سلیمان آمده است. و (محتوای آن) این است: سر آغاز نامه به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع شده سرآغازی شریف و درخشان و جالب است و در آن پروردگاری با عظمت و سپس دعوت به توحید و یگانگی خدا و تسلیم به امر و فرمانش آمده است.

أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾

(مضمون نامه این است که ای اهل سبا!) توصیه من این است برتری جوئی نسبت به من نکنید و به سوی من آئید در حالی که تسلیم حق هستید. (۳۱)
متن و محتوای نامه همین بود که: بر من تکبر و برتری نورزید و فروتن به عبادت برای الله متعال و در حالیکه به یگانگی وی مقرر هستید، نزد من آئید.
ابن عباس (رض) گفته است: یعنی موحد و یکتا پرست باشید. سفیان ثوری گفته است: یعنی مطیعانه بیایید. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)
مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: هیچ کس قبل از حضرت سلیمان علیه السلام (بسم الله الرحمن الرحيم) را ننوشته است. یادآور میشویم که (بسم الله الرحمن الرحيم) که در ابتدای همه سوره ها بجز سوره «برائة» آمده است، همین یک بار در میان سوره‌های قرآن نازل شده است.

از شناخت مضمون نامه سلیمان علیه السلام، ادبی از آداب حکومت را در می‌یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی نامه همراه با توضیح مطلب است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾

(بلقیس) گفت: ای سران و اشراف قوم! در کارم به من نظر دهید، من هیچ کاری مهمی را بدون حضور شما انجام نداده‌ام. (۳۲)

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأَوْلُو بِأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾

گفتند: مدارای قوت و شوکت هستیم و ما صاحبان کار زار هستیم. ولی تصمیم نهایی با تو است ببین چه فرمان می‌دهی؟ (۳۳)

سران، و بزرگان و نمایندگان قوم در جواب ملکه بلقیس گفتند: تو میدانی که ما در قوت جنگی و تجهیزات نظامی، دارای نیرومندی و در نبردها و پایداری در معرکه‌ها، دلاور و استوار هستیم ولی با این حال اختیار کار با تو و تصمیم نهایی از آن تو است. «وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ» (رهبران و سران قوم) گفتند: با در نظر داشت اینکه ما نیرومند هستیم، بناءً نباید در برابر یک نامه از موضع ضعیف برخورد کنیم. ولی با آنهم تصمیم نهایی موکول به رأی و نظر خود شما است. از دادن این جواب توسط سران و مسولین حکومت و قوم به بلقیس اطاعت کامل آنان را نسبت به ملکه بلقیس نشان می‌دهد.

همچنان از ظاهر امر این مباحثات میتوان چنین نتیجه‌گیری را بدست آورد که: بلقیس به امر و فهم مشوره باور و اهتمام خاص داشت و از استبداد و تصمیم انفرادی بیزار بوده، بنابر همین اصل بود که با سران و مسولین ملکی و نظامی خویش به مشوره می‌پردازد و در ضمن به لشکریان کشور مشاوره میکند که جواب نامه را چگونه تهیه و تحریر کند. همان است که سران و مستشاران و بزرگان قوم نیز گفتند: ما ملتی توانا و نیرومند و دلیریم و در رزم آوری و جنگجویی مهارت تمام و خاصی داریم؛ اما اختیار به دست توست و همگی پیرو دستور و هدایت شما هستیم.

امام قرطبی در تفسیر خویش در این مورد مینویسد: در مورد مشاوره با قوم خود در هر مورد، حسن ادب و نزاکت را اتخاذ کرده است. پس اشراف قوم طوری با او برخورد کرده اند که او را خوشنود گردانند و نیرو و قدرت خود را اعلام و در اختیار او قرار دهند، سپس تصمیم‌گیری را به خود او واگذار کرده‌اند. و این گفت و شنودی نیکو از جانب همه‌ی آنها بود. (تفسیر قرطبی ۱۳/۱۹۴).

حسن بصری در این مورد مینویسد: امور خود را به زنی کافر و اگذار کرده بودند، وقتی آنها نظر خود را به او گفتند: معلوم شد که او در نظر ورأی از همه هوشیار تر و آگاهتر است. (تفسیر ابن کثیر ۲/۶۷۱).

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا آذَنًا وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾

بلقیس گفت: چون پادشاهان (فاتحان) در شهری داخل شوند (پس) آن را ویران و برباد میکنند، و عزیزترین مردمانش را خوارترین میگردانند، و اینگونه عمل می‌کنند. (۳۴)

ملکه بلقیس از یک طرف که از شکست اقتدارش توسط سپاه سلیمان در تشویش بود در جانب دیگر؛ علاقه جدي داشت که دست به عمل نزنند که کشور خویش را به ویرانی به کشاند، با در نظر داشت همین عوامل بود که در خطاب به سران و زعمای اقوام گفت:

«قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا» عادت پادشاهان بر این است، زمانیکه با زور و غلبه «به شهری داخل، آن را ویران و خراب میسازند» اموال آن رابه تباهی میکشند و جمع اهالی آن را پراکنده می سازند «و عزیز ترین های مردمانش را خوارترین ها میگردانند» یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی میکشانند و این کار را بدان جهت میکنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلم شود، جایی پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دلهای مردم پابرجا گردد. ملکه، زنی با تجربه و اهل اندیشه بود، بعد از اینکه تمایل سران قوم و روحیه سران را به صلح و آشتی احساس نمود گفت:

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾

و من فرستنده هدیه‌ای به سوی آنان هستم و چشم به راه اینکه فرستادگان با چه جواب باز میگردند. (۳۵)

ملکه بلقیس در خطاب به سران قوم اضافه کرد: من به سلیمان و قومش هدیه‌ای گرانها و بسیار با ارزش میفرستم تا این هدیه دوستی ایشان را جلب و آزارشان را از ما دفع نماید. مفسر أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابه الدوسی بصری میفرماید: هم در اسلام و هم در کفر و شرک بسیار عاقل بود و میدانست هدیه دل مردم را راضی میسازد. (تفسیر صفوة التفسیر).

و ابن عباس (رض) گفته است: بلقیس به اطرافیانش گفت: اگر هدیه را قبول کرد معلوم میشود پادشاه است و دنیا را میجوید پس با او بجنگید، و اگر هدیه را قبول نکرد، پیامبر است و راستگو و از او پیروی کنید. (مختصر ۶۷۱/۲).

عطاء و بخشش الهی ما فوق همه ارزش های مادی است:

ملاحظه میکنیم که: فرستادن این هدیه (گران بها) بر سلیمان علیه السلام چه تأثیری گذاشت؟ اگر سلیمان علیه السلام همانند یکی از پادشاهان و حاکمان دنیا پادشاهی طمع‌کار و مال اندوز و دوست دار قدرت بود، بدون شک از دیدن این هدایا گرانها بی نهایت شادمان و خوشحال میگشت. اما او از شخصیت های دیگری بود. نزد او مادیات هیچ ارزشی نداشت بنابراین همین منطبق بود که: به طلا و جواهرات ملکه سبأ بی توجه بود.

او حامل ارسال پیام عدل و حق و نیکی و ایمان بود. به محض اینکه فرستادگان ملکه‌ی سبأ با هدایا ایشان به بیت المقدس رسیدند، با خوشحالی و غرور به نزد سلیمان علیه السلام آمدند تا آن را به او تقدیم نمایند.

ابن کثیر در این مورد مینویسد: «صحيح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان علیه السلام هدیه فرستاد». شکی نیست که فکر ارسال هدیه، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن میتوان موقعیت جانب مقابل را به درستی ارزیابی و اندازه نمود، همان گونه که در زیاتر از موارد؛ هدیه در تعدیل تصمیم های جانب مقابل مفید و مؤثر واقع میگردد، بخصوص اگر جانب مقابل خصوصیات دنیا پرستی و مادی پرستی رداشته باشد. اما شخصیت حضرت سلیمان از این علاقمندی مادی بی نهایت بالا بود. (برای تفصیل موضوع میتوان به رساله: قصه های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری) مراجعه فرماید.

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿٣٦﴾

هنگامی که [فرستاده ملکه سبأ] نزد سلیمان آمد، (سلیمان به او) گفت: آیا مرا با مالی [اندک و ناچیز] مدد میکنید؟ پس بدانید آنچه الله به من عطا کرده است، بهتر است از آنچه به شما داده است،

[هدیه شما برای من شادی آور نیست]، بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال و خورسند می شوید. (۳۶)

قابل یادآوری است که: هدیه‌ی بلقیس در واقع - رشوه‌ی بی‌بش نبود، معامله‌ی باطل با حق بود که شاید سلیمان سکوت کند و از حق و دعوت به سوی اسلام صرف نظر کند و از موضع‌گیری که در نامه عنوان کرده بود، تجدید نظر نماید.

یا این که می‌توانیم بگوییم: هدیه‌ی ملکه‌ی سبا دو منظور در بر داشته است: **ألف:** اگر سلیمان پادشاه باشد، آنرا به عنوان رشوه از او می‌پذیرد و از موضع‌گیری خود کنار می‌رود.

ب: خیر! چون سلیمان پیامبر خداست و می‌داند منظور ملکه در ارسال هدیه رشوه بوده است، بنابراین این بر سر دعوت خود پایدار می‌ماند و سرانجام این آزمون به سود دعوت سلیمان تمام شد و ملکه و پیروانش اسلام را پذیرفتند.

مسترد کردن هدیه بلقیس از جانب حضرت سلیمان:

زمانیکه (رئیس و گوینده‌ی هیئت ملکه بلقیس) به پیش سلیمان علیه السلام رسید (و هدیه را حضور سلیمان تقدیم داشت، سلیمان شاکرانه گفت: می‌خواهید مرا از لحاظ دارایی و اموال کمک کنید (و با آن فریبم دهید؟!)) چیزهایی را که خدا به من عطا فرموده است، بسی ارزشمند و بهتر از چیزهایی است که شما برایم آورده‌اید. (و من ضرورتی به این اموال ندارم) بلکه این شماست که (نیازمند دارایی و اموال هستید و) به هدیه‌ی خود شادمان و خوشحال هستید (زیرا شما تنها به بودن این دنیا معتقد هستید و سخت به وسایل زندگی و رفاه آن دل بسته‌اید ولی ما بدین جهان و آن جهان باور داریم و این جا را پس برای رسیدن به سعادت آنجا می‌دانیم)» (مراجعه شود به: رساله قصه‌های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری).

دلیل این که حضرت سلیمان علیه السلام هدیه را نپذیرفت این بود که آن هدیه، در واقع رشوه بود. در سیرت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده است که ایشان هدیه را می‌پذیرفتند اما صدقه را نمی‌پذیرفتند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

واقعیت امر اینست: کسی که از مادیات بگذرد، می‌تواند با قدرت سخن بگوید و از حق دفاع کند. حضرت سلیمان علیه السلام هدایای ملکه سبا را نپذیرفت و به رئیس هیئت ارسالی ملکه سبا گفت:

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَنَأْتِيَهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَنُخْرِجَهُمْ مِنْهَا أَدْلَةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٣٧﴾

(سلیمان به فرستاده گفت:) به سوی آنان باز گرد، ما حتماً با لشکری به سوی‌شان خواهیم آمد که آنان قدرت رویارویی با آن را ندارند، و ایشان را از آنجا با حالت خوار و زبون بیرون خواهیم کرد. (۳۷)

از آیه مبارکه به زیبایی خاصی معلوم می‌گردد که: شخصیت الهی هیچ وقت اهداف مقدس خویش را با پول و مادی معوضه و معامله نمی‌کنند، آنان، تیزبین و هوشیار و قاطع اند. حضرت سلیمان طوری که یاد آور شدیم انگیزه‌های فاسد را در پشت هدایا می‌بینند.

بناءً سلیمان به هیئات اعزامی ملکه سبا می‌فرماید: نزد ملکه و قومش بازگرد. قسم به الله متعال که با چنان لشکری بر آنان حمله ور خواهیم شد که توان مقاومت و رویارویی با آن را ندارند. «و نُخْرِجَهُمْ مِنْهَا أَدْلَةً وَ هُمْ صَاغِرُونَ» اگر مسلمان نشوند خدای سبحان را

به یگانگی نپرستند و شرک به وی را فرو نگذارند. آنها را خوار و خفیف از آن (شهر و دیار سبأ) بیرون خواهیم کرد. ابن عباس (رض) میفرماید: بعد از اینکه هئیت اعزامی بلقیس بعد از ملاقات با حضرت سلیمان دوباره به کشور خویش مراجعت نمودند، و جریان سفر و بخصوص ملاقات خویش را به ملکه بلقیس به گزارش گرفتند، ملکه بلقیس گفت: درست فهمیدم که این مرد پادشاه نیست، و ما قدرت مقابله با او را نداریم. باز هئیت دیگر را نزد سلیمان فرستاد و گفت: ما با بزرگان قوم خود نزد تو می‌آییم تا ببینیم قدرت و نظر تو چیست و دینی که مردم را به سویش میخوانی چیست؟ و در نتیجه با دوازده هزار لشکر خویش به نزد سلیمان حرکت کرد. (حاشیه‌ی شیخ زاده ۴۹۳/۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات (38 الی 44) موضوع دیدار ملکه بلقیس با سلیمان و مسلمان شدن او و سران مملکت سبا مورد بحث قرار گرفته است.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

(سلیمان) گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او را پیش از آنکه همگی به حالت تسلیم نزد من آیند، برایم می‌آورد؟ (۳۸)

تخت ملکه بلقیس:

سلیمان علیه السلام خواست که بزرگان مملکت سبأ و بلقیس و مشاورانش را خوار گردانند و بادلایل حسی آنان را قانع کند که نیرویی که از جانب خداوند متعال باشد، بسیار بزرگتر و بالاتر از قدرتی است که آنان بیهوده به آن مغرور گشته‌اند. پس به عده‌ای از اطرافیانش گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما می‌توانید تخت او را پیش من حاضر آورد، قبل از آنکه نزد من بیایند و تسلیم شوند (تابدین وسیله با قدرت شگرفی رویاروی گردند و دعوت ما را بپذیرند)».

برخی از مفسران می‌نویسند: سلیمان علیه السلام می‌خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد الله متعال است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوت خویش قرار دهد.

امام بیضاوی در این مورد مینویسد: سلیمان علیه السلام میخواست بعضی از عجایب را به او نشان بدهد که خدا اختصاصاً به او عطا کرده و بر قدرت فراوان و صدق نبوتش دلالت داشت. و نیز با ناشناخته کردن تخت او ذهن وزکاوت او را آزمایش کند و بداند آیا آنرا باز میشناسد یا خیر؟ (تفسیر بیضاوی ۸۳/۲).

قَالَ عَفْرِيَّتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾

عفریتی (تنومندی) از جن گفت: من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی برای تو می‌آورم و بر این [کار] سخت توانا و مورد اعتمادم. (۳۹)

«عَفْرِيَّتُ»: از جمله نیرومندترین وقوی هیکل‌ترین جنیان بشمار می‌رود. (ملاحظه شود سوره‌ای سبأ / 12، و سوره ص / 35).

طوری‌که در فوق یاد آور شدیم؛ «عفریتی از جنیان بسیار نیرومند سرکش و زور آور به حضرت سلیمان علیه السلام گفت: من آن را برای تو حاضر می‌آورم پیش از اینکه (مجلس به پایان برسد و) تو از جای برخیزی و من بر آن توانا و امین هستم».

سدي مفسر و تاريخ نويس مشهور جهان اسلام مي نويسد: «سليمان عليه السلام از آغاز روز تا هنگام زوال خورشيد براي قضاوت و حكومت ميان مردم مينشست». «و من بر اين كار توانا و امين هستم» (تفسير انوار القرآن).

من ميتوانم باسرعتي زياد بدون اينكه آسيبي به آن (او) برسانم، آن (او) را نزد تو بياورم. ولي سليمان عليه السلام ميخواست اين كار خيلي سريعتر انجام گيرد.

ابن عباس (رض) در تفسير خويش مي نويسد: «يعني من بر حمل كردن و برداشتن تخت بلقيس، توانا و بر آنچه كه در آن از جواهر و غيره وجود دارد، امين و مورد اعتماد هستم».

(در اين هنگام) يكي ديگر كه علم و قدرتش بيشتر بود برخاست و گفت: **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾**

(اما) كسي كه دانشي از كتاب (آسماني) داشت گفت: من آن را پيش از چشم بر هم زدن نزد تو مي آورم. و هنگامي كه (سليمان) آنرا نزد خود مستقرديد گفت اين از فضل پروردگار من است تا مرا آزمائش كند، كه آيا شكر مي گزارم يا ناشكري مي كنم؟ و هر كس شكر گزارد تنها به سود خود شكر مي ورزد، و هر كس كفران (نعمت) كند، پس بدون شك پروردگارم بي نياز كريم است. (٤٠)

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»: مراد كسي است كه مرد خدا بوده و دانش فراوان و عميقي از كتاب الله را نصيب بود. برخي از مفسران نام اين شخص محترم را آصف ابن برخيا معرفي مي دارند.

آصف بن برخيا از بني اسرائيل بود، كه در حكومت سليمان عليه السلام بحيث وزير ايفاي وظيفه مي كرد. و اسم اعظم الهي را مي دانست، اسم اعظمي كه هرگاه حق تعالي به آن مورد درخواست قرار گيرد، اجابت مي كند.

ابن كثير از زهري نقل ميكند كه آصف بن برخيا گفت: «يا إلهنا وإله كل شيء إلهاً واحداً لا إله إلا أنت انتي بعرشها». «اي خدای ما و خدای همه چیز، خدای یگانه‌ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور».

پس در دم تخت بلقيس رو به روي وي حاضر آورده شد.

به قولي: مراد از «كسي كه نزدش از كتاب الهي دانشي بود» خود سليمان عليه السلام است. به هر حال، اين عالم به كتاب الهي گفت: «من آن را پيش از آنكه چشم خود را برهم زني نزدت مي آورم» گويي سليمان عليه السلام سخن عفریت را در آوردن تخت بلقيس قبل از برخاستن از جایش، دير شمرد و خواستار آوردن آن در زماني سريعتر از آن شد لذا آصف، يا خود سليمان عليه السلام براي كوچك شمردن و تحقير توانايي عفریت گفت: من قبل از آنكه چشمت را برهم زني، آن را به نزدت مي آورم. معنای «طرف» گشودن پلكها براي نگرستن و مراد از «پرتد»، به هم آوردن دوباره پلكهاست چنانكه به دوست خود ميگويي: اين كار را بايد در يك چشم به هم زدن انجام دهی.

سليمان عليه السلام به آصف اجازه داد كه تخت را حاضر گرداند آن گاه آصف دعا كرد و تخت حاضر آورده شد و چون سليمان عليه السلام تخت را نزد خویش حاضرديد «گفت: اين از فضل پروردگار من است تا مرا بيازمايد كه آيا شكر مي گزارم يا اينكه كفران مي كنم» آيا حق تعالي را در برابر اين نعمت ها شكر مي گزارم و به فضل و نعمت

وي اعتراف مي نمايم، يا اين كه او را ناسپاسي مي كنم و شكر نعمت وي را فرو مي گذارم «و هر كس شكر ورزد، جز اين نيست كه به سود خويش شكر مي ورزد» زيرا شكر، سبب حفظ نعمت موجود و صيد نعمت مفقود است «و هر كس كفران كند، بداند كه پروردگارم بي نياز» است از شكرگزار ي وي «كريم است» و بخشنده؛ با نعمت دادن به ناسپاسان. (تفسير انوار القرآن).

تخت پادشاهي بلقيس در نزد سليمان:

بعد از اينكه هدايای ملكه بلقيس به سويش بازگردانده شد، ملكه بلقيس به همراه كارواني تشريفاتي متشكل از بزرگان و سرداران مملكت سبأ را ترك کرده و به راه افتادند. به راستي (بلقيس) صلح و سلامت را براي سرزمين و ملتش مي خواست و به سوي مملكت سليمان عليه السلام در بيت المقدس رفت و دوستي خود را نسبت به حضرت سليمان اعلام كرد. (اين در حالي بود كه) نمي دانست بر سر تخت پادشاهي اش چه آمده است. هنگامي كه آنان هنوز در راه بودند و خبر آمدن آنها به حضرت سليمان عليه السلام رسيد، سليمان عليه السلام هدايت فرمود كه قبل از رسيدن كاروان تشريفاتي آنان و ورودشان به نزد حضرت سليمان عليه السلام تخت اش آورده شود، تخت ملكه بلقيس بنا بر هدايت حضرت سليمان آورده شد.

تخت ملكه بلقيس را كي آورد؟

چون نص صريحي در اين باره وارد نشده است، لذا مفسرين در مورد آن شخص و مراد از «علم كتاب» اختلاف نظر دارند، حتي برخي از مفسرين به روايات بني اسراييلي (روايات منقول از علمای اهل كتاب) استناد جسته اند.

سيد قطب مفسر تفسير «في ظلال القرآن» مينويسد: «نام اين شخص واسم كتابي كه علم و دانشي از آن فرا گرفته است، گفته نميشود. تنها چنين مي فهميم كه همچون كسي مرد مؤمني است وبا خدادرتماس و پيوند است. برخي از مفسران دنباله اين فرموده به اين فرموده الله «عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (آيه 40: نمل) استناد فرموده مي فرمايند: كسي كه علم و دانشي از كتاب داشت.

يكي ميگويد: اين كتاب تورات است. ديگري ميگويد: آن شخص از اسم اعظم خدا آگاه بوده است. و آن ديگر چيزي جدای از اين و از آن ميگويد، و آن را كه خبر شد خبري بازنيامد! اما در آنچيزهائي كه گفته اند تفسير ي و تعليلي نيست كه دل از آن بياسايد و يقين بخشد و يقين نمايد. برخي از مفسران گفته اند كه اين شخص خود سليمان عليه السلام بوده است. ولي ما معتقديم كه شخص ديگري بوده است.

چون اگر آن شخص خود سليمان بود روند قرآني نام او را مي برد، و آنرا پنهان نمي كرد، در حالي كه داستان درباره او است. اصلاً علت ي براي پنهان كردن نام او در اين موقعيت شگفت و زيبا در ميان نيست. برخي ديگر از مفسران گفته اند، نام اين شخص اصف ابن برخيا بوده است.... اينان نيز بر اين گفته دليلي (صريح از كتاب و سنت) در دست ندارند». به همه حال طوري كه گفته شد: آن شخص در يك چشم به هم زدن تخت بلقيس را نزد سراي سليمان عليه السلام آورد نه خود بلقيس بلکه او خود همراهانش بعدها نزد سليمان عليه السلام مي روند؛ اما بايد متوجه اين قضيه بود كه لفظ "اصف بن برخيا" در احاديث صحيح نبوي هم وارد نشده و معلومات بيشتري بر اساس روايات اسراييليات است و لذا نمي

توان زیاد به این گونه روایات استدلال نمود. بنابر این حتی در کتب اسلامی نیز نمی توان بصورت قطع و یقین در مورد این شخص و احوال او مطالب را بدست آورد. علامه عبدالرحمن سعدي در مورد آن شخص میگوید: «او مرد عالم و صالحی نزد سلیمان بود، که وی [اسم اعظم] خداوند را می دانست؛ همان اسم که هرگاه خداوند با آن خوانده شود، جواب میدهد، و هرگاه با آن از او چیزی خواسته شود، می دهد.»

بهرحال هدف از این آیه مبارکه دانستن نام آن شخص و اینکه بر چه کتابی علم داشته، نبوده، بلکه یکی از اهداف آیه نتیجه ماجرا است که در انتهای آیه ذکر شده است. بنابراین بر ما لازم نیست که دنبال اسم ها بگردیم، بلکه باید از داستان عبرت بگیریم و این همان تکلیفی است که بر دوش ما نهاده شده..

ولی اگر با زهم قصد دارید معلومات بیشتری در این زمینه بدست آورید لطفاً به کتابهای تفسیر قرآن مراجعه کنید.

قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

(سلیمان) گفت: تختش را [با تغییر دادن در زینت و آرایش] برایش ناشناس و دگرگون سازی، تا ببینیم که آیا [به شناخت آن] پی می برد یا از آنانی میشود که راهیاب نمی گردند؟ (۴۱)

بدین ترتیب حضرت سلیمان علیه السلام می خواست با ایجاد تغییرات در تخت اش برایش ناشناس گردانید تا با این کار، بلقیس را از نظر فراست عقلی بیازماید در میزان هوش و ذکاوتش بنگرد که آیا به شناخت آن پی میبرد یا از کسانی است که پی نمی برند؟

ملکه بلقیس وارد بارگاه و دربار حضرت سلیمان شد و بعد از این که در مجلس همچون پادشاهان نشست به او گفتند:

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾

پس زمانی که [ملکه سبا] آمد، گفتند: آیا تخت تو این چنین است؟ گفت: گویا این همان است. وما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم. (۴۲)

عکرمه میگوید: «بلقیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگویم؛ این همان تخت من است، میترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه! این تخت من نیست، باز هم بیم آن است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر دو معنی حمل داشت، در پیش گرفت و گفت: «قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ» بسیار شبیه آن است و به آن نزدیک است. نگفت: خود آن است. ابن کثیر گفته است: این نشان دهندهی ضریب هوشی بالای او است. (ابن کثیر ۶۷۳/۲).

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾

چیزی را که [ملکه سبا] به غیر از الله پرستش میکرد، او را (از عبادت الله) باز داشته بود، چون او از جمله قوم کافر بود. (۴۳)

سلیمان از جایگاهش برخاست و به تعقیب او بلقیس نیز جای خویش برخاست، سپس حاضران در مجلس نیز به دنبال آنان برخاسته و مهمانان به سوی سالن های داخلی قصر که از شیشه صاف ساخته شده بود به راه افتادند.

آنجا مکانی بسیار وسیع بود که سقف آن به وسیلهی ورق و با تکیه بر ستون های زیبا پوشیده شده بود.

سلیمان علیه السلام کمی درنگ کرد، تا بلقیس را جلو بیندازد. در این هنگام که بلقیس خواست بر روی صفحه بلور قدم بگذارد، ساق پاهای خود را برهنه کرد. چون او تصویر

پای کاروانیان و همراهان خود و همچنین تصویر ستون‌های قصر را بر سطح بلور قصر مشاهده کرد و فکر کرد که آنجا روی زمین حوضی پر از آب صاف و گوارا است. سلیمان علیه السلام در همین اثنا تبسمی کرد و گفت:

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

به او (بلقیس) گفته شد: به حیاط قصر داخل شو، هنگامی که آن را دید گمان کرد که حوض است، و دامن را از ساق هایش برکشید. (سلیمان) گفت: این قصری صاف و ساده از آبگینه هاست. [ملکه سبا] گفت: پروردگارا! من به خود ظلم کردم و اکنون همراهی سلیمان تسلیم پروردگار جهانیان شدم. (۴۴)

دیدن تخت دگرگون شده بلقیس فقط برای ایمان آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش آفتاب سخت تعلق خاطر داشت بدین جهت سلیمان علیه السلام او را در وضعیت روانی دیگری قرار داد: «به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو» صرح: کاخ پادشاهی است. ابن قتیبه میگوید: صرح تخته‌هایی بود که برای بلقیس از آبگینه سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند «و چون آن را دید، پنداشت که برکه‌ای است» لجه: آب بسیار است «و» بدین جهت «از ساق هایش لباس را بالا زد» تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد: «گفت» سلیمان «این قصری صاف و صیقلی از آبگینه هاست» و آب نیست. ممرد: تراشیده، صیقل داده شده و بالا بلند. در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسلیم شد: «گفت: پروردگارا! من بر خود ستم کردم» با پرستش غیر تو «و اینک با سلیمان» در گردن نهادن به دین حق «در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم شدم». (تفسیر انوار القرآن). خوانندگان گرامی!

بلقیس از دم و دستگاه حضرت سلیمان علیه السلام شگفت‌زده شد و سلطنت و قدرت مادی و معنوی خود را در برابر فرمان‌روایی و توانایی و دارایی سلیمان، ناچیز دید و گفت: (هم اینک پشیمانم) و با سلیمان خویشتن را تسلیم پروردگار جهانیان می‌دارم (و به پیغمبری او اقرار مینمایم و تو را به یگانگی میستایم)».

ابن کثیر گفته است: خلاصه‌ی مطلب اینکه سلیمان برای ملکه کاخی باشکوه و بزرگ از شیشه ساخت تا عظمت سلطنت و قدرت اش را نشان دهد، وقتی بلقیس عظمت و شکوهی که خدا به سلیمان داده بود، مشاهده کرد و در باره‌ی آن به دقت فکر کرد، تسلیم فرمان خدا شد و دریافت که سلیمان پیامبری است بزرگ، و پادشاهی است مقتدر، و خود را تسلیم امر خدای عزوجل کرد. (مختصر ابن کثیر ۶۷۴/۲).

این صحنه از صحنه‌های جدال میان ایمان و کفر، عبرتی است برای کسانی که بر خود ستم کرده‌اند، تا بدانند که در نهایت پیروزی از آن افراد با ایمانی است که تسلیم فرمان‌های پروردگار جهانیان می‌باشند. (تفصیل موضوع را میتوان در رساله: قصه‌های قرآنی، استاد محمد علی قطب، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری) مطالعه فرماید.

از داستان بلقیس چنین بر می‌آید که او در میان ملتی فرمانروایی میکرد که دارای مدنیته ریشه‌دار و بزرگ بودند پس سلیمان علیه السلام با نشان دادن مدنیته ریشه‌دارتر و بزرگ‌تره وی، او را متحیر و حیران کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسلیم شد. البته این امر به ما می‌آموزد که

مدنیت راستین اسلامی آنچنان مدنیت پرهیمنه و با ابهتی است که تمدنهای دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند.

ابن ابی شیبیه و ابن ابی حاتم از ابن عباس (رض) در روایتی طولانی نقل کرده‌اند که فرمود: «سلیمان علیه السلام بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». اما ابن‌کثیر این روایت را جدا منکر دانسته و استناد آن را به ابن عباس (رض) رد کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمان علیه السلام با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می‌باشد که نه تصدیق میشود و نه تکذیب.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه قصه ی موسی و داود و سلیمان علیهم السلام از پیامبران بنی اسرائیل بیان یافت، اکنون بحث از قوم ثمود عرب تبار است، تا مردم قریش دریابند که پیشینیان مشرک و بت پرست بیراهه رفتند و زیانبار شدند و دیگر این که میان پیامبران عرب و غیر عرب در پیام رسانی آسمانی و دعوت به توحید و دوری از شرک فرقی نیست.

بناءً در آیات (45 الی 53) قصه ی صالح علیه السلام و قومش مورد بحث قرار می‌گیرد. **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾** و همانا ما به قوم ثمود برادرشان صالح را به رسالت فرستادیم که الله یکتا را پرستید، پس قوم بر دو فرقه شدند (یک فرقه مؤمن و دیگر کافر) و با هم به مخاصمه و جدال می پرداختند. (۴۵)

قبل از همه باید گفت که: هدف از داستان های قرآنی عبارت است از:

- 1 - تفکر
- 2 - عبرت گرفتن
- 3 - جلوگیری از انحراف قصه ها
- 4 - بر طرف کردن اختلافات
- 5 - آگاه کردن مردم از سنت های الهی در مقابل کارهای نیک و بد. بعد از اینکه در این سوره مبارکه الله داستان موسی علیه السلام را بیان داشت به تعقیب داستان و قصه داود و سلیمان علیهم السلام را به بیان گرفت و اینک در این آیات به داستان «صالح» و «لوط» علیهم السلام را بیان می‌دارد.

ثمود: نام قوم صالح علیه السلام است که قصه آن در سوره شعراء و سوره های دیگر بیان یافت. قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند.

خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد، نعمت‌های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند.

از آنجائیکه سرلوحه دعوت انبیاء را توحید تشکیل میدهد. حضرت صالح علیه السلام پیام توحید را بر ایشان آورد، قومش به دو دسته تقسیم شدند؛ دسته‌ای مؤمن و دسته دیگر کافر. و هر یک هم با دسته دیگر بر سر دین و آیین خویش به مخاصمه و مبارزه پرداختند. نزاع میان حق و باطل دائمی است. انتظار نداشته باشید همه‌ی مردم منطق شما را بپذیرند.

برخی از مفسران می‌نویسند که: دشمنی، خصومت و ستیزه میان دو گروه، در باره صالح علیه السلام بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟

مجاهد میفرماید: دو گروه مؤمن و کافر نزاعشان عبارت است از: اختلافشان در دین. و با حمل بر معنی، **يَخْتَصِمُونَ** به صورت جمع آمده است. (تفسیر صفوات التفسیر صابونی).
قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾

(صالح) گفت: ای قوم من! چرا بدی (عذاب) را پیش از نیکی (رحمت) به شتاب می طلبید؟ چرا از الله درخواست آمرزش نمی کنید تا مورد رحمت قرار گیرید؟ (٤٦)
«السَّيِّئَةِ»: بدی. مراد عذاب خدا است. چرا که قوم صالح می گفتند: ای صالح! اگر راست می گویی که تو پیغمبری و عذاب خدا در کمین گنهکاران است، آنچه را که ما را از آن بیم می دهی بر سر ما بیاور (اعراف / 77).
 «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

مفسران می نویسند: کافران از بس که منکر بودند به صالح علیه السلام می گفتند: عذاب خدا را بر ما بیاور، صالح در مقابل گفت: چرا قبل از نزول عذاب از خدا طلب بخشودگی نمی کنید؟ چرا که درخواست تعجیل خیر از درخواست تعجیل شر بهتر است! (تفسیر صفوة التفسیر).

حضرت صالح علیه السلام، مردم را از عذاب الهی میترسانید و به آنان هشدار میداد، ولی آنان می گفتند: **«وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾»** (سوره اعراف)

(وگفتند: ای صالح! اگر از فرستادگان خدایی، پس عذابی را که وعده میدهی برای ما بیاور.) در این آیه، صالح علیه السلام میگوید: چرا شما به جای خیر، سراغ شر را می گیرید؟ همان گونه که کفار از حضرت هود علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز تعجیل در عقوبت را میخواستند.

قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾

گفتند: ما به تو و به کسانی که با تو هستند، فال بد گرفته ایم. (صالح) گفت: فال بد (و نیک) نزد الله است (و همه مقدراتتان به قدرت او تعیین می گردد) شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید. (٤٧)

متهم ساختن انبیاء عليهم السلام به فال بد:

کلمه‌ی «تطیر» از «طیر» به معنای پرنده است. «تطیر» یعنی فال نیک و یا بدگرفتن از حرکات پرندگان زیرا که این کار منافی با توحید بوده و شرک است. یا اصلاً پرنده‌ای در کار نباشد بلکه از بعضی حوادث و حرکات، استدلال بکند که فلان کارم در آینده موفقیت آمیز و یا خلاف آن خواهد بود.

تطیر یکی از صفات مشرکین و دشمنان رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده. از اینرو عملی زشت و قبیح است. پیروان راستین پیامبران، هر خیر و شر را از جانب خدا و برحسب قضا و قدر، و گاهی هم آنرا نتیجه اعمال نیک و بد خود میدانند.

مردم عرب هنگام سفر، پرنده‌ای را رها میکردند که اگر به سمت راست میپرید (این کار را به فال نیک می گرفتند و) سفر میکردند و اگر آن پرنده به سمت چپ می پرید (فال آنرا بد می گرفتند و) حتی در زیارت موارد سفر خویش را کنسل هم می کردند. (تفسیر کشاف).

قابل یاد آوری است که: مبحث فال بد بستن به انبیاء، سابقه طولانی دارد، در قرآن عظیم الشان این مبحث مکرر تذکر رفته است از جمله: فرعونیان بدبختی‌ها که بدان مواجه شدند آنرا به موسی علیه السلام نسبت می‌دادند: طوری که در (آیه 131 سوره اعراف) آمده است: «فَإِذَا جَاءَهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَّا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (131)» (پس وقتی نیکی به آنها دست می‌داد میگفتند: سزاوار ماست و چون بدی به آنها می‌رسید، به موسی و همراهانش بد فالی می‌گرفتند. آگاه باشید که بدفالی (خوشبختی و بدبختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشترین شان نمی‌دانند).

دیده می‌شود که: ر فاه و کامیابی برای فرعونیان امری شناخته شده و عادی بود، ولی زمانیکه به تلخی و سختی مواجه می‌شدند این امر برای آنان ناشناخته و نا باورکننده بود. اکثر فرعونیان به جای آنکه به اثر قحطی و هشدارهای الهی بیدار شوند و به خود آیند و توبه نمایند، به تحلیل غلط پرداختند و آن را به حضرت موسی علیه السلام نسبت میدادند. همچنان به حضرت عیسی علیه السلام می‌گفتند: «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (18)» (آیه 18 سوره یس) (کفار به انبیاء) گفتند: ما (حضور) شما را به فال بد گرفته‌ایم (وجود شما شوم است و مایه‌ی بدبختی ما) و اگر از حرفتان دست بر ندارید قطعاً شما را طرد خواهیم کرد و از طرف ما عذاب دردناکی به شما خواهد رسید.

همچنان به حضرت صالح علیه السلام گفتند: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (48)» (مردم به صالح) گفتند: ما تو و همراهانت را به فال بد گرفته (وقحطی موجود به خاطر وجود شماست).
صالح) گفت: فال (وسر نوشت نیک و بد) شما نزد خداست، بلکه شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته‌اید).
خوانندگان گرامی!

بنابر این قاعده کلی نقض نشده است و آن اینست که؛ هیچ چیز دارای خیر و شر نیست جز به اذن الله تعالی، و هرگونه طیره یا بدشگونی، بدقدمی شرک است و حرام میباشد و زن یا اسب یا منزل در ذات خود شوم نیستند بلکه همانطور که گفته شد منظور از بدشگونی، در آنها به سبب زینانی بود که الله تعالی در بعضی از آنها نهاده بطوری که منفعت زیادی به غیر خود نمیرسانند. والله اعلم

و بر همین اساس امام ابن قیم رحمه الله میفرماید: «هرکسی که معتقد باشد به اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم شوم و طیره را به شیئی از اشیاء نسبت داده اند بگونه ای که آن شیء در ذات خود (در ضرر رساندن یا نفع رساندن) مؤثر است، پس برآستی که بزرگترین افتراء را بر الله و رسولش بسته است و در گمراهی بسیار دوری بسر می‌برد» (مفتاح دار السعادة 258/2).

برخورد با انبیاء، یک آزمایش الهی است:

از آیه مبارکه بر می‌آید که: فال گرفتن خوب و بد، در طول تاریخ بشری وجود داشته و به اصطلاح فال گرفتن سابقه طولانی دارد.

فال گرفتن و اعتقاد به آن از جمله مسائل خرافی و باطلی است که دین مقدس اسلام آنرا تایید نمی‌کند بلکه با آن مبارزه میکند و اعتقاد به فال یا فال گرفتن منافی با توحید است.

مسلم در صحیح خود از یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت میکند که فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»: (هرکس نزد فال گیری برود و از او درباره‌ی چیزی سوال کند، نماز چهل شب او قبول نمی شود). (مسلم ش/2230 و در آن به جای چهل روز، چهل شب آمده است).
 عمران بن حصین رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطِيرَ أَوْ تُطِيرَ لَهُ أَوْ تَكْهَنَ، أَوْ تُكْهَنَ لَهُ، أَوْ سَحَرَ أَوْ سَحِرَ لَهُ. وَمَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ»: (هر کس فال بگیرد و یا برایش فال گرفته شود، یا افسونگری کند و یا برایش افسونگری شود یا جادو کند یا برایش جادوگری شود. و هرکس به نزد کاهنی برود و او را در آنچه میگوید: و به یقین به آن چه بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده کافر شده است). بزار 9/52 به روایت عمران بن حصین.

پناه بردن به فال سحر و جادو توسط کسانی به عمل می آید که: به الله متعال و حکمت الهی ایمان نداشته باشد، دست به خرافات زده و به خرافات پناه میبرد.
 واقعاً هم در یک نظامی که علم و ادب و منطق و وحی الهی، حاکم نباشد، چهره هایی که مایه‌ی برکت هستند مایه‌ی بدبختی معرفی میشوند. تلخی‌ها و ناگواری‌ها، هر يك دلایل حکیمانه‌ای دارد که خداوند قرار داده است. و باید بدانیم که: حضور انبیاء، به معنای محو مشکلات طبیعی و روزمره نیست. و نباید فراموش کنیم که: برخورد با انبیاء، يك آزمایش الهی است.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾

و در آن شهر نه گروه بودند که در زمین فساد میکردند و اصلاح گر نبودند. (٤٨)
 «رَهْطٌ» به دسته‌ای گفته می شود که میانشان رابطه‌ی گرمی باشد. (التحقیق فی کلمات القرآن).

صالح علیه السلام در شهر بنام «حجر» که در شمال غرب جزیره العرب موقعیت دارد زندگی بسر می برد. در این شهر نه گروه هم زندگی می کردند.

مفسیر مشهور جهان اسلام ضحاک میفرماید که: آن نه نفر بزرگان شهر بودند. این نه نفر از جمله انسان های بی نهایت شریر به شمار میرفتند، که با ظلم و ستم و ارتکاب بدی ها و جرایم، و فساد در زمین مشغول بودند، این نه نفر مطابق تعریف قرآن «يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» کارشان فساد بود و به هر وسیله‌ای مردم را آزار می دادند. ابن عباس (رض) گفته است: همین افرادی بودند که شتر را بقتل رسانیدند.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٤٩﴾

آنها گفتند: بیایید قسم بخورید (عهد ببندید) که بر صالح و خانواده‌اش شبخون میزنیم و آنها را به قتل میرسانیم، باز به ولی دم او میگوییم: ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم. (٤٩)

طوری که یاد آور شدیم: این نه نفر در بین خود به مشوره پرداختند، و در ضمن به همدیگر قسم هم یاد کردند که: حتماً به صالح علیه السلام و خانواده‌اش شبخون می زنیم و همه را

میکشیم، «ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ» سپس به ولی او میگوییم: ما در قتل آن هیچ نقشی نداشتیم و در آن دخیل نبودیم و قاتل صالح و خانواده اش را نمی‌شناسیم. ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید که آنان در نهایت به منزل صالح علیه السلام هجوم آوردند، و شمشیر ها را کشیدند، اما فرشتگان آنها را سنگباران کرده و به قتل رساندند. (زاد المسیر ۱۸۲/۶).

در این آیه مبارکه درس مهمی برای ما مسلمانان نهفته است؛ و آن اینکه: چگونه اشخاص و یا هم گروه های باطل برای تحقق اهداف خویش متحد میشوند، و برای انجام عمل جرمانه خویش قسم هم یاد می کنند.

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٠﴾

آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم (برای هلاکت آنها و نجات صالح) تدبیر نمودیم، در حالیکه آنها خبر نداشتند. (۵۰)

مجازات الهی، با جرم انسان متناسب است:

«مَكْرُوا»: نقشه کشیدند. توطئه کردند. به چاره‌جویی پرداختند (ملاحظه شود سوره های: آل عمران / 54، انفال / 30).

به یاد داشته باشید که پروردگار با عظمت ما تدبیر مردم را می داند، ولی با تأسف مردم از تدبیر الله متعالی نا خبر هستند. یکی از نمونه‌های مکر الهی، همان مهلت و نعمت دادن به گناهکاران است، تا آنان سرگرم آن شوند و همین که پیمانهای آنان پر شد، ناگهان به قهر الهی گرفتار میشوند.

برای کشتن صالح علیه السلام و خانواده اش در تاریکی های شب نیرنگی زدند، ولی حق تعالی پیامبرش صالح علیه السلام و یاران شان را حمایت کرد و آن گروه اشرار را با عذابی علیم و ناگهانی غافلگیر ساخت، در حالیکه آنان توقع نزول عذاب الهی را بر خود نداشتند. ابو حیان گفته است: نیرنگ و حیل‌های آنها همانا مخفی نگه داشتن قتل صالح علیه السلام بود و مکر خداوند متعال عبارت بود از این که آنها را به شیوه‌ای نابود کرد که خود از آن سر در نیاوردند. (البحر ۸۵/۷).

محمد بن اسحاق در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «آن نه نفر بعد از آنکه شتر را کشتند، به یک دیگر گفتند: بیایید صالح علیه السلام را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده‌ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده‌ایم. پس شب هنگام آمدند تا بر او و خانواده اش شبخون زدند اما فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آنگاه اولیای‌شان به صالح علیه السلام گفتند: تو آنان را به قتل رسانیده‌ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح علیه السلام در دفاع از او سلاح گرفتند و به آنان گفتند: به خدا قسم که هرگز اجازه نمی دهیم او را در حالی به قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدت سه روز بر شما عذاب فرود می‌آید پس اگر در سخنش صادق باشد، شما دیگر بر قهر پروردگارتان علیه خود نیفزایید و اگر دروغگو باشد، بعد از سه روز شما دانید و او. همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح علیه السلام برداشتند و به خانه های خود بازگشتند.»

قوم ثمود چگونه به هلاکت رسیدند؟

قرآن عظیم الشان در مورد هلاکت قوم ثمود تعابیر مختلفی را بیان گرفته است، از آن جمله میفرماید:

هلاکت این قوم توسط زلزله صورت گرفته است: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٧٨﴾» (اعراف، 78). (ناگهان زمین لرزه شدید آنان را فراگرفت، پس شب را به صبح آوردند، درحالیکه در خانه هایشان به رو افتادند (و مردند).

این آیه، هلاکت قوم ثمود را توسط رجفه و زلزله بیان کرده؛ اما سوره‌ی فصلت آیه 17 و سوره‌ی ذاریات آیه‌ی 44، آن را توسط صاعقه دانسته است.

«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ» بنابر این شاید دو جزا (صاعقه و زلزله) در یک لحظه و توأم بوده است. و شاید مراد از رجفه، لرزش براندام باشد که برخاسته از ترس و وحشت است، نه از تاثیر زلزله).

هلاکت این قوم توسط صاعقه طوریکه فوق یاد آور شدیم. «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ» (ذاریات، 44).

هلاکت این قوم توسط صیحه: «وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٦٧﴾» (هود، 67). (و ستمگران را صیحه‌ای (آسمانی) فرا گرفت، پس در خانه‌هایشان به روی در افتادند (و مردند).

صیاح (مصدر صَيَحَ) یعنی صدا، صدای شدید. صیحه در اصل به معنای صدایی است که از شکستن چوب یا پاره شدن پارچه حاصل شود. این کلمه به عذاب نیز معنا شده است. (لسان عرب، و مفردات راغب اصفهانی)

در ضمن قابل یاد آوری است که: هیچ مانعی وجود ندارد که هر سه عذاب، در یک زمان بالای قوم ثمود واقع شده باشد.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِمِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاَهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥١﴾

پس بنگر سرانجام توطئه آنها چه شد؟ که ما آنان و قومشان را همگی درهم کوبیدیم و هلاک کردیم. (۵۱).

پیروی از مفسدان، عقوبت و باز پرس دارد:

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: آماده باش دشمنان برای ارتکاب جنایت، سبب قهر الهی است، گرچه آنان به اهداف پلید خود نرسیدند. (دشمنان، هم قسم شدند تا پیامبر را بکشند و برای قتلش درکمین هم نشستند، ولی موافق به قتل آن نشدند، لکن نتیجه خودشان به هلاکت رسیدند). «در این هیچ جای شکی نیست که: سنت الهی بر پیروزی حق بر باطل بنا نهاده شده است.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: برسر این گروه چه آمد و به چه سر نوشتی گرفتار شدند، و این خود درس عبرت ناکی است، که نتیجه و ثمره عمل بد انسان را به کجا می کشاند، و چگونه الله متعال همگی آنان را نابود و ریشه کن ساخت و حتی یک تن از آنان را نیز باقی نگذاشت.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾

پس این خانه‌های آنان است که به سبب ظلمشان به زمین افتیده است.

بی‌گمان در این (ماجرا) برای مردمی که می دانند، دلیل و نشانه‌ای است (۵۲).

سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست:

عبرت‌ها و نشانه‌ها، به تنهایی کافی نیست؛ بلکه انگیزه‌ی عبرت آموزی در انسان‌ها لازم است. زمانیکه قهرالهی نازل شود، دیگرتر و خشک را نمی‌بینند، بلکه همه را با هم می

سوزاند، بناءً در این حالت حتی اشخاص متقی از عذاب مستثنی شده نمی تواند و از آن نجات یافته نمی تواند. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» و قطعاً در این (سزا، عبرت و) نشانه روشنی است برای اهل علم، عبرتی بزرگ است برای کسانی که از قدرت الهی اطلاعی دارند و از آن پند و عبرت هم نمی گیرند.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾

ماکسانیرا که ایمان آوردند و همواره پرهیزکاری میکردند، نجات دادیم. (۵۳)
- آثار ایمان و تقوا، مخصوص آخرت نیست؛ اهل تقوا، در دنیا نیز نتیجه‌ی کار خود را میبینند. دیده شد که الله متعال پیامبر اش صالح علیه السلام و مؤمنان پرهیزگار را که با صالح علیه السلام بودند و به طاعت اش گرویده و نافرمانی هایش را فرو میگذاشتند از عذابی که بر قوم نمود نازل شد نجات پیدا کردند.

به گفته‌ی آلوسی: 120 نفر از ایمان آوردگان که با صالح علیه السلام بودند از عذاب الهی نجات یافتند و باقی 5 هزار خانه وار، گرفتار عذاب هلاکت بار شدند.

مفسران مینویسند: حضرت صالح علیه السلام بعد از این واقعه مدتی زندگی بسر برد، و در نهایت در منطقه الرمله در سرزمین فلسطین (بنا به مشهورترین اقوال) دار فانی را وداع گفت.

خوانندگان گرامی!

در آیات (54 الی 55) قصه‌ی لوط علیه السلام و قومش مورد روشنی قرار گرفته است.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾

و لوط را (به یادآور) هنگامی که به قومش گفت: آیا عمل فاحشه را انجام میدهید در حالیکه (قباحت آنرا) می دانید؟ (۵۴)

قصه و داستان قوم لوط علیه السلام و گناه شنیع و قبیح آنها بصورت کل در قرآن عظیم الشان در سوره های اعراف، هود، حجر، انبیاء، نمل، عنکبوت، صافات، زاریات و قمر بیان گردیده است.

در این سوره‌ها در یافتیم که: چگونه پیامبران و رهبران مصلح جامعه با گناهان شایع زمان خود به شدت مبارزه می کنند.

قباحت لواط برای همه روشن است، و حرمت لواط تنها در شرعیت اسلامی نه بلکه در همه ادیان ممنوع اعلام گردیده بود.

در این آیه مبارکه خواندیم که قوم لوط علیه السلام مرتکب چپ عمل شنیع لوطات نبود که نشدند، آنان در تجمعات علنی ارتکاب عمل لواط را در برابر چشم یکدیگر انجام می دادند.

أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿٥٥﴾

آیا شما برای شهوت رانی، به جای زنان به سراغ مردان می آئید؟ بلکه شما قومی هستی که (عقوبت این جرمه را) نمی دانید. (۵۵).

«تَأْتُونَ»: از مصدر ایتیان، به معنی جماع و نزدیکی است.

«شَهْوَةً»: آرزومند گشتن. تمایل به جماع. مفعول له، یا حال است. «ترجمه معانی قرآن»

پایان جزء نوزدهم قرآن کریم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (56 الی 58) ادامه قصه ی لوط به بیان گرفته میشود:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٥٦﴾

آنها جواب جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید که اینها مردم پاکدامن (و بیزار از ناپاکی‌ها) هستند. (۵۶) خصوصیت همیشگی جنایتکاران و گنهکاران در طول تاریخ بشری همین است که فاقد منطق اند، و همیشه در برابر انبیاء متوسل به زور شده اند.

در ضمن نباید فراموش کرد که: در شرع اسمانی سکوت و چشم پوشی در برابر گناه، ممنوع میباشد، لاف اگر کدام کاری دیگری که کرده نمی توانیم، این قدر باید کنیم که فضا را بر گناه کارتنگ سازیم. در آیه هیچ جای شکی نیست که مبارزه در نهی از منکر، در بسیاری اوقات تاوان تبعید شدند را نیز هم دربر دارد.

قتاده رضی الله تعالی عنه میفرماید: به خدا قسم آنها عیبی نداشتند که از آنها عیب و ایراد بگیرند جز اینکه میگفتند: آنان از اعمال زشت و قبیح خود را پاک نگه می دارند. ابن عباس (رض) گفته است: آنها را به مسخره و استهزاء می گرفتند و میگفتند: خود را از لواط با مردان پاکیزه نگاه می دارند. (تفسیر قرطبی ۲۱۹/۱۳).

یعنی: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می کنند. و در زیاتر از موارد این سخن را از روی استهزاء و تمسخر بیان می داشتند.

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٥٧﴾

ما او و خانواده اش را نجات دادیم، به جز همسرش که او را از جمله باقیمانندگان (در عذاب) مقدر کردیم. (۵۷)

در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران الهی، تحت حمایت پروردگار با عظمت هستند، نجات الهی از طریق اسباب طبیعی است. لوط علیه السلام به امر الله متعال از منطقه خارج شد تا نجات پیدا کند جز زنش «قَدَرْنَا مِنَ الْغَابِرِينَ» به مقتضای قضا و تقدیر خود او را جزو نابودشدگان و ماندگاران در عذاب قرار دادیم. از جمله زن کافرش با هلاک شدگان باقی ماند؛ زیرا او قومش را بر انجام فحشا یاری می کرد.

ابن کثیر می نگارد: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط علیه السلام آگاه می کرد».

طوری که دیده شود که: وابستگی، عامل نجات انسان از غضب الهی شده نمیتواند، بلکه نجات از غضب الهی همانا شایستگی لازم است.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ ﴿٥٨﴾

و بر سر آنها بارانی [از سجیل] بارانندیم، پس چه بد است باران بیم داده شدگان. (۵۸). واضح است که: مقدرات الهی، به عملکرد خود انسان بستگی دارد. آنچه از اشخاصیکه با لواط تولید نسل را قطع میکنند، با سنگباران شدن، نسل خودشان قطع و از دست میدهند. تغییر مسیر ازدواج، به هم جنس بازی، و تغییر قانون خلقت، سبب تغییر باران رحمت به باران عذاب میشود. واقعاً آن باران چه بد بارانی بود؛ زیرا الله متعال قومی را که پیامبرش از عذاب هشدارشان داده بود، بدان نابود گردانید.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (59 الي 64) بحثي در مورد: شواهدی بر یکتایی و قدرت آفریدگار بعمل آمده است:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

بگو: حمد مخصوص ستایش برای الله است. و سلام بر آن بندگان که (آنان را) برگزیده است. آیا خداوند بهتر است یا بت های را که شریک او قرار میدهند؟ (٥٩)
زمخسری میفرماید: الله متعال به پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است، تا این آیات را بخواند که بر یگانگی او دلالت دارند و دلایل و براهین گویای قدرت و حکمت او می باشند، و دستور داده است که کلام را با سپاسگزاری از خدا و درود بر پیامبران آغاز کند. در این دستور، آموزشی نیکو مکنون است و آن عبارت است از سپاس خدا و درود بر پیامبران.

دانشمندان و سخن سرایان و اندرزگویان، این ادب را نسل به نسل به ارث برده و در آغاز هر جلسه علمی و قبل از هر اندرز و تذکری، خدا را سپاس گفته و بر پیامبرش درود فرستاده اند. (تفسیرکشاف ٢٩٥/٣).

همچنان در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی علیه وسلم چون این آیه را می خواندند، میفرمودند: «**بِاللَّهِ خَيْرٌ وَأَجَلٌ وَأَكْرَمٌ**». «بلکه خداوند بهتر، پاینده تر، بزرگتر و ارجمندتر است».

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾

یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است و بدان باغهای خرم رویانده ایم در حالی که شما نمی توانستید درختانش را برویانید، آیا درجنب خداوند خدایی هست؟ نه، بلکه در حقیقت آنها گروه کجرو هستند. (٦٠)

«**حَدَائِقُ**»: جمع حدیقه، باغ هایی که دارای آب کافی بوده و اطراف آن را دیوار کشیده باشند. «**ذَاتَ بَهْجَةٍ**»: زیبا و شادی افزا. «**بِهْجَةٍ**»: زیبایی رنگ و حسن ظاهر. «ترجمه معانی قرآن»

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيًا وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و در میان آن نهرهایی روان ساخت، و برای زمین کوه های ثابت و پا برجا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند، با این حال) آیا معبودی با الله است؟، نه بلکه اکثر آنها نمی دانند (و جاهلند). (٦١).

«**رَوَاسِيًا**»: جمع راسیه، کوه های محکم و پابرجا (رعد آیه: 3، حجر آیه: 19).

«**الْبَحْرَيْنِ**»: دریای شور و دریای شیرین (فرقان آیه: 53، فاطر آیه: 12).

«ترجمه معانی قرآن»

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می کند، و سختی را دور می کند، و شما را جانشین زمین می سازد. آیا معبودی با الله هست؟! شما بسیار کم پند می گیرید. (٦٢).

«المُضْطَرُّ»: درمانده. ناچار کسی که اضطراری و ناچاری او را گرفته است. این شخصی در صورتیکه آمرزش بخواهد، یا مظلوم است چون به بارگاه پروردگار با عظمت دعا کند، همان خدای منان و مهربانی که دعای درمانده را چون به اخلاص تمام صورت گیرد و دین خویش را برایش خالص گرداند اجابت میکند.

شرط استجاب دعا، قطع امید از دیگران و اخلاص در دعاست. باید گفت که: آنچه اشخاصیکه با سکوت، از الله تعالی حاجتی میخواهند، خداوند از حالشان با خبر است ولی دوست دارد بندگان حاجت خود را به زبان هم آورند.

دعاء در لغت و اصطلاح:

دعاء در لغت: به معنای خواندن و حاجت خواستن و استمداد است، و گاهی مطلق خواندن از آن منظور است.

در اصطلاح: دعا عبارت است از: خواستن حاجت از الله متعال. یا صدا زدن و مدد خواستن در حل مشکلات خود از الله متعال.

فضیلت دعا:

دعا کردن یکی از بهترین اعمالی است که هم الله متعال در قرآن کریم و هم پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث شریف تاکید بسیار نموده‌اند. بنابراین دعا بهترین توشه‌ی روز آخرت و بزرگترین مراد و مقصود مؤمنان و نیکوکاران به شمار می‌رود، و در عین وقت عبادت مهمی است.

در اجابت دعا عجله بکار نیست:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يَسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَاؤُ فُلْمٌ يُسْتَجَبُ لِي» (دعایی که از شما قبول می‌شود تا وقتی که عجله نکند و نگوید: دعا کردم ولی مستجاب نشد). (متفق علیه).

در حدیث شریف آمده است: «سه دعا مستجاب است که هیچ شکی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزندش».

دعای مظلوم:

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وقتی معاذ (رض) را به یمن فرستاد به او فرمود: «... وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ» (از دعای مظلوم بپرهیز؛ زیرا که بین دعای او و الله حجاب و پرده‌ای نیست). (متفق علیه).

دعای پدر بر فرزند و دعای مسافر:

به دلیل فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم: «ثَلَاثُ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٌ لَا شَكَّ فِيهِنَّ: دَعْوَةُ الْمَظْلُومِ، وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ، وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَادِهِ» (سه دعا بدون شک مورد قبول است: دعای مظلوم دعای مسافر و دعای پدر بر فرزند خود). (سنن امام ابو داود حدیث شماره (1538) و صحیح الجامع از علامه البانی حدیث شماره (3029).

دعای پدر به فرزند و دعای روزه دار:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم میفرمایند: «ثَلَاثُ دَعَوَاتٍ لَا تُرَدُّ: دَعْوَةُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ، وَدَعْوَةُ الصَّائِمِ وَدَعْوَةُ الْمُسَافِرِ» (دعای سه نفر رد نمی‌شود: دعای پدر به فرزندش، دعای روزه دار، و دعای مسافر) (الجامع الصغیر از علامه البانی شماره (5343) و فرمود این حدیث حسن است. صحیح الجامع شماره (3032).

دعای حاکم عادل:

از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: «الإمام العادل لا تُردُّ دَعْوَتُهُ» (دعای حاکم عادل رد نمیشود). (مسند امام احمد حدیث شماره (9723) تعلیق شعیب الأرئوط: حسن).

همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن سلیم هجیمی (رض) آمده است که فرمود: گفتیم؛ یا رسول الله! شما به سویی چه چیز دعوت میکنید؟ فرمودند: «به سویی خدای یگانه دعوت میکنم، ذاتی که اگر بلائی به تو برسد و او را بخوانی، آنرا از تو دور میکند و ذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی، آنرا به تو برمیگرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی ای برسد و او را بخوانی، برای تو می رویاند...».

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾

یا کسی که شما را در تاریکی های صحراء و دریا هدایت میکند، و کسی که بادهای را بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش میفرستد، آیا معبودی دیگر با الله هست؟ الله برتر است از آنچه شریک وی می سازند. (۶۳)

أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾

یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، و سپس آنرا تجدید می کند، و چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی میدهد؟ آیا معبودی با الله هست؟ بگو: دلیل و برهان خود را بیاورید، اگر راست می گوید. (۶۴)

«يَبْدَأُ»: می آغازد.

«الْخَلْقَ»: آفرینش. «يَبْدَأُ الْخَلْقَ»: اشاره به سرآغاز جهان و آفرینش آن از عدم است. شاید هم هدف آفرینش مستمرّ اشیاء و انسان ها در همه ازمنه و ادوار جهان باشد (سوره های: قصص / 68، رحمن / 29).

«يُعِيدُهُ»: آفرینش را بار دیگر برگشت میدهد. هدف از آن روز قیامت است.

شاید هم هدف اعاده مستمرّ حیات و ممات برخی از موجودات و گردش چرخه زندگی در همین جهان با دست قدرت خدای سبحان باشد. از قبیل تبدیل لاشه و گیاه به خاک، و خاک به لاشه و گیاه. (سوره: روم / 19). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل. مفسر ز مخشری می نویسد: چگونه چنین چیزی را به آنها گفته است در حالی که آنها منکر قیامت اند؟ در جواب گفته می شود: با فراهم کردن زمینهی شناخت برای آنان و نیز اقراری که از آنها صادر شد، در واقع عذر و بهانه ای برای آنان باقی نمانده است. (کشاف ۲۹۷/۳).

«وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ»: «و چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی میدهد» با فرود آوردن باران، رویاندن سبزیجات ثمر و برکت زمین را برایتان میرویانند؟

ابو حیان گفته است: از آنجایی که آفرینش فرزندان آدم، احسان و نیکی است بر آنان و نعمت بدون روزی کامل نمیشود، خداوند متعال فرموده است: «وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ» یعنی چه کسی رزق شما را از آسمان به وسیلهی باران میدهد؟ وَالْأَرْضِ - یعنی چه کسی رزق شما را در زمین میدهد و نباتات فراوانی را برای شما می رویاند؟ (البحر ۹۰/۷).

«أ إِلَّهِ مَعَ اللَّهِ»: آیا در کنار خدا معبودی دیگر قرار دارد که چنان کند؟

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»: در مورد اینکه گمان مببرید معبود و خدایی دیگر با «الله» هست، اگر راست می گویند دلایل و برهان خود را ارائه دهید. در البحر آمده است: ختم هر استفهام با ماقبلش تناسب دارد. بعد از اینکه خلق عالم علوی و سفلی و نزول نعمت باران را یادآور شد، آن را به «بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ» ختم کرد؛ یعنی مخلوق را همتای خدا قرار می‌دهند. و بعد از اینکه زمین را به عنوان قرارگاه و محل جوشش رودخانه‌ها ذکر کرد و در آن بر کفر و تعقل آنان سخن رفته بود، به وسیله‌ی «بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» آن را ختم کرد. و بعد از اینکه جواب دادن به در مانده را یادآور شد، آن را به (قلیلا ما تذکرون) ختم کرد؛ زیرا وقتی درماندگی از انسان برطرف گردد، چه بسا فراموش می‌کند که در مانده بوده است. و بعد از آنکه هدایت را در تاریکی و ارسال باد مژده‌آور را ذکر کرد و یادآور شد که معبودهای آنان نمی‌توانند راهنمایی کنند و سودی بدهند، آن را به تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ - ختم کرده است. البحر ۹۱/۷).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (65 الی 66) در مورد اینکه: علم غیب را فقط الله متعال میداند، بحث بعمل آمده است.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵)

در آسمان‌ها و زمین هیچ کس جز خدا غیب نمی‌داند، و آنان آگاهی ندارند چه زمانی برانگیخته می‌شوند؟ (۶۵)

تنها کسی که از غیب خبر دارد و از آینده خبر میدهد خداوند متعال است.

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»: (انعام 59). «کلیدهای غیب تنها نزد او است جز او کسی آن را نمی‌داند».

شیخ عبدالرحمن بن سعدي در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «این آیه یکی از بزرگترین آیاتی است که علم فراگیر الهی را به طور مشروح بیان داشته، و تصریح می‌کند که علم او همه خفایا و نهانها و امور غیبی را در بر می‌گیرد، و هرکس از آفریدگانش را که بخواهد از آن امور غیبی آگاه می‌سازد. و بسیاری از امور غیب را از فرشتگان مقرب و پیامبران پنهان داشته، و آنان را بدان آگاه نکرده است، تا چه رسد به اینکه کس دیگری از جهانیان را از آن با خبر نماید. و او به حیوانات و درختان و ریگها و سنگریزه‌ها و خاکهایی که در بیابانها و صحراها می‌باشد آگاه است. از آنچه که در دریاها وجود دارد از قبیل حیوانات، معادن، و سایر موجودات زنده ای که آب آنرا فرا گرفته، آگاه است.» (وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (نحل 77) یعنی: و نهان و غیب آسمانها و زمین از آن خداست.

یک نکته مهم و آن اینکه اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد مسئله ای خبر داده است به سبب وحی بوده است و او خود نمی‌دانسته است و آنرا از نزد الله تعالی به واسطه برقراری وحی بدست آورده و آن هم مواردی که الله تعالی اراده نموده و به ایشان خبر داده اند و با قطع وحی دیگر هیچکس نمیتواند چنین ارتباطی را داشته باشد. و با تاکید قرآن پیامبر صلی الله علیه وسلم غیب را نمی‌دانسته است: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف 188) یعنی: بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم

اختیار سود وزیانی ندارم و اگر غیب می دانستم قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند نیستم. علامه عبدالرحمن سعیدی در تفسیر این آیه می نویسد: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، بلکه فقیر و نیازمند و تحت تدبیر خدا هستم، هیچ خوبی و خیری به من نمی رسد مگر از جانب خدا، و شرّ را جز او از من دور نمی کند و من هیچ علم و آگاهی ندارم جز آنچه خدا به من آموخته است. «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» و اگر غیب می دانستم اسبابی را فراهم می آوردم که برای من منافع و مصالحی فراوان به بار آورد، و از هر آنچه که به بدی و ناگواری منجر میشود پرهیز میکردم، چون در آن حالت به عواقب و سرانجام امور آگاه میگشتم، ولی چون اطلاعی از غیب ندارم، بدی و بلا به من میرسد، و بسیاری از منافع دنیا را از دست می دهم. پس این بیانگر آن است که من غیب نمی دانم.

«إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ»: من فقط بیم دهنده ای هستم که مردم را از عقوبت های دینی و دنیوی و اخروی می ترسانم، و کارهایی را که منجر به عقوبت های دنیوی و اخروی می شود بیان می کنم و مردم را از آن برحذر می دارم.

«وَبَشِيرٌ» و فقط مژده دهنده به پاداش دنیا و قیامت هستم، و آن با بیان کارهایی است که انسان را به پاداش دنیا و آخرت میرساند، نیز با ترغیب و تشویق مردمان به انجام آن کارها. اما همه مردم این هشدار و مژده رسانی را نمی پذیرند، بلکه تنها مومنان از آن استفاده می برند، و آن را می پذیرند.

بَلْ إِدَارِكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكِّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾

بلکه علم ایشان درباره آخرت نارسا است (و در آخرت تکامل خواهد یافت)، بلکه آنان در (وقوع) آن در شک هستند، بلکه آنان در مورد آن کورند. (۶۶)

«إِدَارِكْ»: به پایان آمده است. عاجز و ناتوان گشته است (تفسیر ابن کثیر، تفسیر کبیر). پیاپی آمده است. اصل این فعل (تَدَارِكُ) و ماضی باب تفاعل است. «إِدَارِكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ»: آگاهی ایشان در باره قیامت به پایان آمده و به آخر رسیده است. دلائل و براهین متعدد و فراوانی بر وجود قیامت بدی شان نموده شده و به دست شان رسیده است، ولی آنان از آنها رویگردان هستند. «بنقل از ترجمه معانی قرآن» تألیف: مصطفی خرمدل.

قابل تذکر است که اگر برخی از انسانها حاضر نیستند که حقیقتی را قبول نمایند، این بدین معنی شده نمیتواند و یا هم این عدم قبول شان دلیل شده نمیتواند که آن امر اصلاً واقع نمی شود و یا هم اصلاً وجود ندارد.

مفسیر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: توسن عقل شان درین میدان ازپا مانده و به حقیقت آخرت نرسیدند - گاهی شک میکنند و گاهی از آن منکر میشوند (موضع) و بعضی مفسرین چنین تقریر کرده اند که علم آنها بدرک آخرت نرسید و این نه از آن سبب بود که بنابر عدم علم محض خالی الذهن ماندند بلکه راجع بان در شك و تذبذب افتادند و نه فقط شك و تردد کردند بلکه چشم خود را از آن دلائل و شواهدی پوشیدند که اگر در آن غور و تامل میکردند تمام شبهه شان رفع می شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (67 الي 75) در مورد اعتقاد و باور مشرکان در مورد زنده شدن بعد از مرگ و

برانگیختن آنان بحث بعمل آمده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَنِنَّا لَمُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾

و کافران گفتند: آیا زمانی که ما و پدران ما خاک گردیم به راستی ما را از آن [زنده] بیرون می آورند؟ (۶۷).

انکار از قیامت، کفر است:

مشرکین مکه که منکرین بعث بعد الموت و بر پای قیامت بودند می گفتند: زمانیکه ما و پدران ما میمیرند و اجساد ما پوسیده و متلاشی میشود، آیا دوباره زنده از قبر بیرون خواهیم آمد و آیا واقعاً باری دیگر زنده می شویم این جز خرافات و اباطیل پیشینیان چیزی نیست. آنها زنده شدن بعد از مرگ را انکار میکنند، در حالیکه فراموش می کنند که خود از عدم خلق شده اند. و در این هیچ جای شکی نیست که: هر آنکه بار اول آنان را خلق کرده است می تواند بار دوم آنها را زنده بدارند.

چرا زمان وقوع قیامت نامشخص است؟

در برخی از اوقات انسان به خود می اندیشد و می پرسد، چه حکمت و فلسفه ای در پنهان نگاه داشتن تاریخ دقیق قیامت نهفته است؟

جواب واضح همین است که: پنهان ماندن تاریخ دقیق فرا رسیدن قیامت تعلق اساسی به اصلاح نفوس انسان ها دارد.

تاریخ دقیق وقوع قیامت پنهان است، معامله ای بسیار مهمی که انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمی داند که چه لحظه ای به سراغ او می آید و او را احاطه می کند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه می دارد.

نویسنده تفسیر «فی ظلال القرآن» در این باره میفرماید: مجهول در زندگی بشر در ساختار روانی او یک عنصر و عامل اساسی است، لذا لازم است که انسان ها در زندگی خود مجهولی که در انتظار آن بنشینند، داشته باشند و اگر هر چیز برای بشر معلوم و هویدا میبود و حال آنکه او دارای چنین فطرتی است.

نشاط، شادابی و سعی و تلاش اش متوقف میشد و زندگی وی دچار رکود و انجماد میگردید. بلی انسان ها در پس پرده مجهولات حرکت میکنند، در پرتو مجهولات بر حذر بوده و از هوشیاری لازم استفاده میکنند، امید را میبینند، در بوته تجربه قرار می گیرند، می آموزند، پنهانیهای توان و استعداد خود و جهان گرداگرد را کشف میکنند. گره دادن دلها و احساسات به قیامت مجهول و وعده داده شده، آنها را از سرکشی و طغیان محافظت میکند. آنها نمی دانند که قیامت در چه روزی و در چه تاریخی به وقوع می پیوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن می نشینند، همواره برای آن آماده می شوند، البته مجهول بودن قیامت این گونه ثمرات مثبت را در حق کسانی به ارمغان می آورد که دارای فطرت سالم و مستقیم باشند، اما کسانی که فطرتشان فاسد شده و از هوا و نفس تبعیت می کنند، موجب غفلت و نادانی می شوند و در نهایت به اقیانوس نابودی سقوط می کنند. (روز قیامت در تفسیر فی ظلال القرآن جمع و اعداد احمد فائز: صفحه 98).

لَقَدْ وَعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده اینها همان افسانه های خرافی پیشینیان است. (۶۸)

افسانه شمردن سخنان انبیاء، از جمله حربه‌های خطرناک کافران است. کافران میگویند این وعده ای زنده شده بعد از مرگ؛ که توسط محمد(ص) به ما و پدران ما داده شده، اگر حق می بود تا به حال وخت واقع میشد، این وعده به جزاز افسانه‌های پیشینیان و خرافات گذشتگان چیزی دیگری نمی باشد.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾

بگو: در زمین سیر کنید تا بنگرید عاقبت کار بدکاران به کجا کشید(و چگونه همه هلاک شدند). (٦٩)

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

از تکذیب و انکار آنها غمگین مباش. و از آنچه مکر می‌ورزند، دل تنگ مباش. (٧٠)

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾

و میگویند: اگر راست گویند این وعده [عذاب] کی خواهد بود؟ (٧١)

قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾

بگو: شاید بعضی از آنچه را که به شتاب می‌طلبید، به شما نزدیک شده باشد. (٧٢)

مفسران مینویسند: آن عذاب عبارت بود از قتل و اسارتی که روز بدر نصیب آنها شد. باید متذکر شد که: کلمات: «عسی»، «لعل» و «سوف» در کلام پروردگار، دلیل برتوقع احتمالی امر مورد نظر نبوده بلکه برحتمیت وقوع آن دلالت میکند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

و یقیناً پروردگارت بر مردم دارای فضلی بزرگ است، ولی بیشترشان سپاس نمی گزارند. (٧٣)

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْنُونَ ﴿٧٤﴾

و به راستی پروردگارت آنچه را سینه هایشان پنهان میدارد و آنچه را آشکار میکند، می داند. (٧٤)

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٧٥﴾

هیچ پوشیده و پنهانی در آسمان و زمین وجود ندارد مگر آنکه در کتابی روشن [چون لوح محفوظ] است. (٧٥).

ابن عباس(رض) در این مورد میفرماید: یعنی به تمام اسرار نهفته و رازهای مکنون در آسمان‌ها و زمین و تمام موارد آشکار و نمایان آگاه است. خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (76 الي 81) مطالبی در مورد قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم مورد بحث قرار میگیرد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفْصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾

همانا این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر آنچه را که در آن اختلاف می‌کنند، بیان میکند. (٧٦) از فحوی آیه مبارکه معلوم میشود که تورات و انجیل در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم قادر به حلّ اختلافات اهل کتاب نبوده و تنها قرآن، که حاکم بر کتب آسمانی پیشین است، قدرت حلّ اختلافات را دارد.

بناءً آیه مبارکه بیان می دارد که: پس اگر بنی اسرائیل به قرآن تمسک جویند، بی گمان راه حل اختلاف ها و پایان دادن به تفرقه هایشان را در قرآن میابند، قرآن که بر پیامبر صلی الله علیه

وسلم نازل شده است کتابی است حق که مطالب و امور دینی مورد اختلاف بنی اسرائیل را بیان می‌کند، و اختلاف آنها را در مورد حضرت مسیح توضیح می‌دهد، که آنها در این مورد به گروه‌های بی شماری تقسیم شده بودند، تا جایی که یکدیگر را لعن کردند، و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد الله متعال است. همچنان باید گفت که: اختلاف از مردم است، وگرنه مکاتب الهی در اساس و بنیاد خویش دارای اختلاف در بنیاد نیستند. در نهایت با تمام قوم قوت گفت که: یکی از برکات قرآن عظیم الشان، حل اختلافات است.

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

و یقیناً قرآن برای مؤمنان، سراسر هدایت و رحمت است. (٧٧)
«لِلْمُؤْمِنِينَ»: هر چند قرآن مایه هدایت و رحمت و سعادت همگان است، اما ذکر مؤمنان بدان خاطر است که به خصوص ایشان از قرآن منتفع و بهره‌مند میگردند. «ترجمه معانی قرآن».

واقعا قرآن رحمتی است از جانب الله متعال برای پیروان بیروانش که آنها را به رضوان الهی رسانده و آنها را به راه فلاح و کامیابی رهنمود مینماید.
 امام قرطبی میفرماید: از این جهت مؤمنان را مخصوصاً آورده است که آنها از آن سود می‌برند (قرطبی ٢٣١/١٣).

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾

بی‌گمان پروردگارت با حکم خویش در میان آنان فیصله خواهد کرد. و او غالب دانا است. (٧٨)
 یعنی تنها ذات پروردگار است که میان اختلاف کنندگان در باره هر چه که پیرامون آن اختلاف دارند به طور قطع قضاوت و فیصله مینماید؛ یعنی برای نیکوکار پاداش داده و گنهکار را به سزای اعمال اش میرساند. ذات پروردگار عزیز و علیم است؛ عزیز است زیرا مغلوب نمیگردد و قضایش برگردانده نمیشود و علیم وداناست برآنچه که بدان حکم می‌کند. بر اعمال بندگان آگاه است و هیچ چیز آنها از او مخفی نیست.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾

پس بر الله توکل کن، زیرا تو بر حق آشکار هستی. (٧٩)
«الْمُبِين»: روشن و آشکار. روشن‌گر درست از نادرست و جدا سازنده محق از مبطل.
 «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

پس ای پیامبر مهربان! کار خود و پیروانت را به الله متعال بسپار، بر او اعتماد کن و تمام امور رایه او واگذار؛ توکل بر الله متعال یکی از شرایط موقفیت انسان در حیات دنیوی است. توکل بر الله تعالی تنها در مسیر حق معنا و ثمر دارد، نه در مسیر باطل. بناءً به الله باید توکل کرد و در تمام امورت به او متکی باشیم.

إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّةَ الدَّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾

البته تو نمی‌توانی به مردگان بشنوانی، و نمی‌توانی به کران آواز بشنوانی هنگامی که پشت‌کرده روی بگردانند. (٨٠)

«لَا تَسْمَعُ»: نمی‌شنوانی. شنوا نمی‌گردانی. پذیرا نمی‌گردانی. (سوره های: انفال / 23، فاطر / 22).

«الْمَوْتَى»: مردگان. هدف از آن کافران و مشرکانی است که تعصب و لجاجت و استمرار بر گناه، فکر و اندیشه آنان را به خود مشغول داشته است و گوش ایشان را از شنیدن ادله

و پذیرش حق انداخته است و آن را به مرده دلانی تبدیل ساخته است (انعام / 122).
«الصَّمَّ»: کران. مراد اشخاصی اند که پنبه غفلت گوش ایشان را آکنده است، و اباطیل ایشان را از حقائق گریزان کرده است.

«وَلَوْ اِذْ مُدْبِرِينَ»: کسانی که بسیار رویگردان و گریزانند. «ترجمه معانی قرآن».
 باید یاد آور شد که: مرگ و حیات در فرهنگ قرآن، هم به مرگ و حیات طبیعی و مادی گفته می‌شود و هم به مرگ و حیات معنوی.

قرآن، کسانی را که تحت تأثیر کلام حق قرار نمی‌گیرند، مرده می‌شمارند.
«إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»: چنانکه مکرر میفرماید: شهدا را مرده ندانید، آنان زنده و شاد مانند و به یکدیگر نوید می‌دهند و از رزق الهی مستفید اند.

بنابر این، زنده‌های سنگدل و لجوج، مرده‌اند، و شهیدان که از دنیا رفته‌اند، به نزد الله متعال زنده اند که کیفیت زندگی شان را تنها الله میداند.

مفسر تفسیر المیسر تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: ای پیامبر! بی‌گمان تو نمی‌توانی به کسیکه الله قلبش را با کفر و گناه می‌رانده است سر و صدایت را بشنوانی و تو نمی‌توانی به کسیکه الله متعال گوش‌هایش را از شنیدن آوای هدایت ناشنوا ساخته، ندای حَقِّت را برسائی؛ آنگاه که او نفرت کنان از راه هدایت و روی گردان از صراط حق، بدان پشت می‌کند.

در این آیه الله تعالی کفار را به مردگانی بی‌احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبیه کرده است زیرا آنان اندر زها را نمی‌شنوند و دعوت به سوی الله تعالی را اجابت نمی‌کنند.

از جانب دیگر باید گفت: بی اثر بودن تبلیغ پیامبران، به خاطر ابهام در کار نیست، بلکه به خاطر کوردلی منکران است. ایمان به منزله‌ی روح درک‌البد است. کسانی که بادیدن معجزه و شنیدن منطق، ایمان نمی‌آورند، لاشه‌ای بی روح و مرده هستند. طوریکه: حَقِّ شنوی و حَقِّ پذیر، نشانه‌ی سلامت روح است.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

و نیز نمی‌توانی نابینایان (حق) را از گمراهی شان (به سوی حق) هدایت کنی، تو تنها کسی را می‌توانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می‌آورد، پس آنها منقاد و فرمانبردارند. (۸۱)

«الْعُمِّيُّ»: جمع اعمی، کوران. مراد کوردلان و دل‌مردگان است (سوره: بقره آیات 18 و 171). **«مُسْلِمُونَ»:** مطیعان. مخلصان. تسلیم‌شوندگان. «ترجمه معانی قرآن»

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾

و هنگامی که [در اوقات پایانی دنیا] وعده عذاب ما بر آنان حتمی و لازم شود، جانوری را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با آنان سخن می‌گوید [تا به آیات ما و آخرت و اصول آن یقین کنند]؛ زیرا مردم پیش از این به آیات ما یقین نداشتند. (۸۲)

«دَابَّةً»: جنبنده. حیوان. هدف حیوانی است که دارای مشخصات و صفات خاص خود بوده و ظهور آن یکی از علائم فرا رسیدن قیامت و بسته شدن درگاه توبه است. قرآن عظیم الشان به اجمال از آن گذشته است و این مقدار ذکر برای ما بس است. ولی احادیث متعددی را در باره نوع و شکل و محل خروج و کارهای وی، این حیوان به پیغمبر صلی الله علیه

وسلم (نسبت داده‌اند که علماء و فقهاء، اغلب آنها را مردود و نامقبول دانسته‌اند) (برای تفصیل موضوع مراجعه شود به: تفسیر روح المعانی، قاسمی، کبیر، الواضح، المراغی). حتی برخی (دَابَّة) را مفرد و برخی جمع، و گروهی آن را حیوان یا حیوان‌ها، و برخی از مفسران آن را انسان یا انسان‌های مصلح دانسته‌اند. (ملاحظه شود تفسیر الواضح، تفسیر عبدالکریم خطیب) «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل. خوانندگان گرامی!

این آیه ظاهراً به حوادثی قبل از قیامت بحث به عمل می‌آورد، که هرگاه قهر الله متعال بر مردم حتمی شد، خدای متعال، با قدرت خود موجود زنده‌ای را از زمین بیرون می‌آورد، تا با مردم سخن گوید، و سخنش این است که: مردم ایمان نمی‌آورند.

آمدن «دابة الأرض» از علایم آخر زمان است:

قبل از همه باید یاد آور شد که؛ نشانه‌های بزرگ و کوچک نزدیک بودن قیامت کدام‌اند؟ باید گفت: این امر را کسی بجز الله تعالی نمی‌داند طوریکه در قرآن عظیم الشان آمده است: «وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» (سوره زخرف 85). یعنی: «و علم قیامت نزد اوست» ولی الله تعالی توسط پیامبرش به انسانها نشانه‌هایی را از وقوع قیامت بیان نموده است که به آنها نشانه‌های صغری و کبری گفته می‌شوند. نشانه‌هایی کوچک قیامت تا حدودی یکی پس از دیگری به وقوع پیوستند و می‌پیوندند. در صحیح مسلم از حذیفه بن اسید العفاری رضی الله عنه روایت شده، می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم به مجلسی که ما در آن مشغول گفتگو بودیم، تشریف آوردند و فرمود: پیرامون چه مطلبی مشغول گفتگو هستید؟ عرض کردیم: درباره قیامت. فرمودند:

«إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرُونَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالذَّجَالَ وَالذَّابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ خَسَفٌ بِالشَّرْقِ وَخَسَفٌ بِالمَغْرِبِ وَخَسَفٌ بِجَزِيرَةِ العَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ اليمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ» (تا زمانی که ده علامت را مشاهده نکنید قیامت برپا نمی‌شود. آنگاه علامات ده گانه را بدین شرح بر شمرد: دخان (دود)، دجال، دابة الارض، طلوع کردن آفتاب از مغرب، نزول عیسی بن مریم، یاجوج و ماجوج و سه خسوف (فرو رفتن در زمین): یکی در مشرق، یکی در مغرب و دیگری در جزیره العرب و آخرین علامت قیامت آنشی است که از یمن ظاهر می‌شود و مردم را بسوی میدان حشر سوق می‌دهد). مسلم در کتاب «الفتن» باب «فی الايات التي تكون قبل الساعة» (2225/4) شماره (2901) نویسنده جامع الاصول حدیث را به ابی داود و ترمذی نسبت داده است.

خروج دابه:

دابه عبارت از آن مخلوق بزرگی است. گفته شده طول آن شصت ذراع است و دارای دست و پا و پشم دار می‌باشد و گفته شده خلقت او شبیه تعدادی از حیوانات است. قرآن و سنت بر خروج آن قبل از برپایی قیامت دلالت دارند.

از جمله طوریکه در (آیه: 82 سوره نمل) در فوق بیان شد.

مفسران در تفاسیر خویش در باره جمله «وَقَعِ القَوْلُ عَلَيْهِمْ» در آیه 82 سوره نمل می‌نویسند: به خاطر اغراق مردم در عصیان، فسق و طغیان، اعراض از آیات خداوند متعال، عدم تدبیر در آنها و عدم اجرای حکم آنها، کوتاه نیامدن از معصیت تا آنجا که مو عظه در آنها

مؤثر واقع نمیشود و تذکر آنها را از گمراهی باز نمی دارد به خاطر همه اینها تحقق وعید خدا بر آنان واجب میگردد.

پس آیه میفرماید: هر گاه این حالت در مردم استقرار و شیوع یافت جانداري را از زمین برایشان خارج میکنیم که با آنان سخن میگوید یعنی در عین حال که حیوانات عاقل و ناطق نیستند این جاندار هم عاقل و هم ناطق است تا مردم بدانند این حیوان نشانه ای خاص از طرف الله متعال است.

عبدالله بن مسعود (رضی الله عنه) میفرماید: «وقع القول» یعنی مرگ علماء، نماندن علم و برداشته شدن قرآن از میان مردم.

سپس میفرماید: «قرآن را تلاوت کنید قبل از اینکه برداشته شود». گفتند اگر این مصاحف برداشته میشوند پس قرآنی که در حافظه مردم است چه میشود. گفت: «شبی بر آن میگردد و حافظه آنها از آن پاک می شود و حتی «لا اله الا الله» را نیز فراموش میکند و به فراموشی می سپارند، در مقابل در میان اشعار و اقوال جاهلی قرار میگیرند در چنین روزی قول بر آنان واقع می شود».

دلایل از احادیث نبوی در مورد خروج دابه:

1- در حدیثی که؛ ابو هریره (رض) از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده، آمده است: «ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجْنَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَالذَّجَالُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ» (مسلم (158)). «هنگام وقوع سه حادثه، انسانی که قبلاً ایمان نداشته یا از ایمان خودخیری کسب نکرده است اگر ایمان بیاورد برای او سودی نخواهد داشت:

1 - طلوع نمودن آفتاب از مغرب

2 - ظهور دجال

3 - خروج دابه الارض».

2- امام مسلم از عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) روایت می کند. او میگوید از پیامبر صلی الله علیه وسلم حدیثی به یاد دارم که هرگز آن را فراموش نمیکنم من از ایشان شنیدم فرمودند: «إِنْ أَوَّلَ الْآيَاتِ خُرُوجاً طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ عَلَى النَّاسِ ضَحَى، وَأَيُّهُمَا مَا كَانَتْ قَبْلَ صَاحِبَتِهَا، فَالْآخِرَى عَلَى إِثْرِهَا قَرِيباً».

«اولین نشانه های بزرگی قیامت که ظاهر میشوند طلوع آفتاب از مغرب و خروج دابه الارض در هنگام چاشت بر مردم است و هر کدام قبلاً ظاهر شد بعدی بزودی به دنبال آن می آید».

3- امام احمد از ابو امامه رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «تَخْرُجُ الدَّابَّةُ فَتَسْمُ النَّاسَ عَلَى خَرَاطِيمِهِمْ ثُمَّ يَغْمُرُونَ فِيكُمْ حَتَّى يَشْتَرِيَ الرَّجُلُ الْبَعِيرَ فَيَقُولُ مِمَّنْ اشْتَرَيْتَهُ فَيَقُولُ اشْتَرَيْتَهُ مِنْ أَحَدِ الْمُخْطَمِينَ» (المسند: 5 / 268).

«دابه الارض خارج میشود و بر بینی مردم نشانه میگذارد تا اینکه آنقدر تعدادشان زیاد میشود. که یک نفر شتری را میخرد به او میگویند این شتر را از چه کسی خریده ای او در جواب میگوید: از یکی از نشانه دارها (کسانی که دابه الارض روی بینی آنها نشانه گذاشته است)».

4 - امام احمد و ترمذي از ابو هريره (رضي الله عنه) روايت کرده اند که پیامبر صلی الله عليه وسلم فرمود: «تخرج الدابة ومعها عصا موسى عليه السلام وخاتم سليمان عليه السلام فتخطم الكافر - قال عفان (أحد رواه الحديث): اتف الكافر - بالخاتم، وتجلو وجه المؤمن بالعصا، حتى إن أهل الخوان ليجتمعون على خوانهم فيقول هذا: يا مؤمن! و يقول هذا: يا كافر». «دابه الارض خارج میشود در حالیکه عصاي موسي وخاتم سليمان را به همراه دارد و کافر را مهر میزند، عفان (یکی از روایان حدیث) می گوید: روي بيني کافر، با مهر علامت میگذارد و با عصا صورت مؤمن را جلا می بخشد طوریکه اگر جماعتي روي یک دسترخوان جمع یکی به دیگری خطاب خواهد کرای مؤمن و دیگری به جانب دیگری خواهد گفت ای کافر).

مشخصات حیوان دابه الارض:

در مورد اینکه حیوانی دابه الارض داراي چه مشخصاتی است، علما و مفسران در این بابت نظریات مختلف ینگاشته اند که: برخی از این نظریات توجه شما جلب میدارم:

1 - امام قرطبي میفرماید: اولین و صحیح ترین قول این است که این حیوان همانا چوچه شتر حضرت صالح است و الله أعلم.

در این رابطه به حدیثی که ابو داود طیالسی از حذیفه بن اسید غفاری روايت کرده است استناد میکنند. حذیفه میگوید: پیامبر صلی الله عليه وسلم، بحث دابه الارض را میکرد... (در ادامه حدیث آمده است) «لم یرعهم إلا وهي ترغو بین الرکن والمقام.» (در حالیکه مردم متوجه نیستند ناگهان در بین رکن کعبه و مقام (ابراهیم) (بیرون می آید) و از خود صدا در می آورد.

(ترغو یعنی آن شتر صدا در می آورد).

منظور از استشهاد به این حدیث لفظ «ترغو» است چون (رغاء) به صدای شتر گفته می شود و اینگونه نقل میکنند که بعد از اینکه شتر حضرت صالح را کشتند چوچه اش از شکمش بیرون آمد و فرار کرد تا به سنگی رسید و سنگ باز شد و شتر به داخل آن رفت و سپس سنگ بسته شد پس شتر در همانجا است تا وقتی که به اجازه خدا خارج شود. حدیثی که قرطبي در ترجیح این قول به آن استناد کرده است در سندش مردی متروک وجود دارد. و همچنین در برخی روایات در کتب احادیث مانند «مستدرک» حاکم به جای لفظ «ترغو» الفاظ «ترنو و تربو» آمده است.

2 - دابه الارض همان جسسه مذکور در حدیث تمیم داری (رضي الله عنه) بیان شده در قصه دجال است.

این قول به عبدالله بن عمرو بن العاص (رضي الله عنهما) نسبت داده شده است. و در حدیث تمیم چیزی دال بر اینکه «جسسه» دابه الارض است و در آخر الازمان خارج میشود وجود ندارد. و تنها در آن آمده است که او (تمیم) به حیوانی پرمو رسید و از اوسوال کرد تو کی هستی؟ او گفت: من جسسه هستم.

او جسسه نامیده شده است چون درباره اخبار دجال تجسس می کند و دلیل دیگر اینکه در بحث دابه الارض که مردم را به سبب کفرشان به خدا، عذاب میدهد و توبیخ مینماید. تصریح نشده است که جسسه ناقل اخبار دجال نیست. والله أعلم.

3 - دابه الارض همان ماری است که در زمان قدیم وقتی که قریش خواستند کعبه را از نو بسازند بر دیوار کعبه مشرف بود و عقابی آمد و آن را برد.

قرطبي این قول را به نقل از کتاب نقاش به عبدالله بن عباس نسبت می دهد اما سندی برای آن نیآورده است و همچنین شوکانی در تفسیرش آن را ذکر کرده است.

4 - برخی را عقیده بر این است که: دابه الارض انسانی سخن ران است که با مبتدعین و کافرین مناظره و مجادله میکند تا به کارشان خاتمه بدهند و بوسیله بینه و حجت او برخی هلاک گردند و طالبان هدایت راه یابند. این قول را قرطبی ذکر کرده و در رد آن میگوید: اگر دابه انسانی باشد که با مبتدعین مناظره کند آن حیوان، نشانه ای خارق العاده از نشانه های ده گانه قیامت به شمار نخواهد آمد. بعلاوه عدول از تسمیه چنین انسان مناظر، فاضل و عالم که ساکنین زمین باید او را به اسم انسان یا عالم یا امام بنامند، نامیدن او به دابه خلاف عادت فصحا و تعظیم علماء است.

5 - دابه اسم جنس برای هر جنبنده روی زمین است، و خاص جاندار عجیب و غریبی نیست و یا شاید منظور از آن جانداران یک سلولی باشد که جسم انسان را مریض می کنند و یا او را مجروح و مقتول می گردانند و در همین تجریح و آزار رساندن به او پند و اندرزی برای مردم است تا قلب هایشان را به تعقل وادارند و بسوی دین الله بر گردند. چه بسا زبان حال بلیغتر از زبان قال است و البته واضح است یکی از معانی تکلم تجریح است. این قول را ابو عبیده در تعلیقش بر «النهایه / الفتن و الملاحم» ابن کثیر بیان کرده است.

محل خارج شدن دابه الارض:

در مورد اینکه مکان بیرون آمدن دابه الارض در کجا است، در این مورد نظریات علماء هم اختلافی است:

1 - میگویند: دابه الارض از مکه مکرمه و بزرگترین مسجد روی زمین بیرون می آید طبرانی در «الاوسط» حدیثی از حذیفه بن اسید نقل میکند (او این حدیث را مرفوع میداند) که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تخرج الدابه من أعظم المساجد فبناهم إذ رنت الأرض، فبينا هم كذلك إذ تصدعت».

«دابه الارض از بزرگترین مسجدها خارج میشود. و ناگهان در حالت عادی در زمین به حرکت در می آید و همچنین، در حالت معمولی مردم ناگهان از بین می رود.»
ابن عیینیه میگوید: «دابه الارض زمانی خارج می شود که امام نماز جمع تقدیم را تمام کرده است او بدین دلیل جمع تقدیم خواند تا به مردم خبر دهد که هنوز دابه الارض ظاهر نشده است.»

2 - میگویند دابه الارض سه بار خارج میشود. بار اول در برخی از روستاها بیرون می آید و مخفی میگردد بار دوم در برخی شهرها بیرون می آید و دوباره پنهان می شود و بار سوم در مسجد الحرام ظاهر می گردد.

در این مورد غیر از اقوال ذکر شده آراء دیگری وجود دارند که غالباً میگویند خروج آن در حرم مکه است و الله أعلم.

وقتی دابه الارض خارج میشود مؤمن و کافر را نشانه گذاری می کند صورت مؤمن را روشن و براق میسازد تا علامت ایمان او باشد و بر بینی کافر مهر میزند تا علامت کفر او باشد.

اقوال علماء در مورد چگونگی صحبت دابه الارض با مردم:

طوریکه در (آیه 82 سوره نمل) خواندیم: «و هرگاه سخن (و وعدهی عذاب الهی) بر مردم

حتمی شود، جنبنده‌ای را برای آنان از زمین بیرون آوریم تا با مردم سخن گوید، که همانا مردم آیات ما را باور نمی‌کردند).

ابن کثیر گفته است: در آخر زمان وقتی که مردم فاسد می‌شوند و فرمان الله متعال را نادیده می‌گیرند و دین حق را تغییر می‌دهند، جنبنده‌ای ظاهر می‌شود و با مردم به روشنی صحبت می‌کند.

منظور این است که آنها را مخاطب قرار می‌دهد و با آنان سخن می‌گوید و دلیل این رأی قرائت ابی بن کعب است که به جای تکلمهم، تنبئهم قرائت کرده است.

ابن عباس (رض) و عطا میفرمایند که: یعنی مردم را مجروح می‌کند بر اساس قرائت «تکلمهم» که از ابن عباس روایت شده است. لغت الکلم یعنی جرح لذا دابه الارض مردم را مجروح میکند و بر آنها نشانه‌ای خاص قرار میدهد. (اخراج از امام احمد، و در صحیح مسلم آمده است).

حدیث ابو امام شاهد بر این قول است که در آن آمده است پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: دابه الارض خارج میشود و بر بینی آنها علامت میگذارد.

موضوعات که با مردم مطرح می‌دارد:

اما سخنی که با مردم می‌گوید این است؟ «أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يوقِنُونَ» «مردم به آیات ما ایمان ندارند.

این تعبیر بنا بر قرائتی است که (آن) را با همزه مفتوح میخواند یعنی دابه به آنها خبر می‌دهد که مردم به آیات خداوند ایمان ندارند این قرائت عامه اهل کوفه و برخی از اهل بصره است.

اما قرائت عامه اهل حجاز و بصره و شام (آن) را با همزه مکسوره قرائت کرده اند و جمله را مستأنفه قرار داده اند یعنی معنی آیه چنین می‌شود با مردم سخنانی می‌گوید که برایشان خوشایند نیست یا بطلان سایر ادیان (جز دین اسلام) را ابلاغ مینماید.

ابن جریر می‌گوید: رای صواب این است که معنی هر دو قرائت به هم نزدیک است و در شهرهای میان مسلمانان هر دو قرائت منتشر شده اند. خوانندگان گرامی!

در آیات (83 الی 90) مناظری از روز قیامت و مقدمات آن، دمیدن در صور (شیپور) و به حرکت در آوردن کوه ها، مورد بحث قرار گرفته است.

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾

و [یاد کن] روزی را که از هر امتی گروهی از آنان را که آیات ما را تکذیب می‌کردند، محشور کنیم. پس آنان توقف داده می‌شوند تا با همدیگر یکجا شوند. (۸۳)

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

تا وقتی که [به محل حساب] آیند، [الله] میفرماید: آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالیکه هیچ احاطه علمی به آنها نداشتید؟ یا شما [غیر از تکذیب آیات] چه کارها [ی دیگری] انجام میدادید؟ (۸۴)

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٨٥﴾

و به خاطر ظلمی که کرده بودند، فرمان (عذاب الهی) بر آنان واقع شد، پس آنان (نمی‌توانند) سخن بگویند. (۸۵)

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾

آیا آنها ندیدند که ما شب را آفریدیم تا در آن آرام گیرند، و روز را روشن ساختیم؟ البته در این کار برای قومی که ایمان می‌آوردند، علامات (قدرت الهی) است. (۸۶)

تنها اهل ایمان از آیات الهی عبرت می‌گیرند:

در این هیچ جای شکی نیست که: نظام آفرینش با نیازهای بشر هماهنگ است و این هماهنگی نشانه‌ی وجود مدبری حکیم و یکتاست. کسانی که از آمد و رفت شب و روز درس عبرت نگیرند، مورد انتقادند. بیشترین انتقادهای قرآن از کسانی است که از فهم، حقیقت و تعریف زندگی غفلت دارند.

پس همان‌گونه که شب و روز عبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، باید بدانیم که: آفرینش شما نیز عبث و بیهوده نیست و لابد ثواب و عقابی در کار است و اگر این ثواب و عقاب در دنیا کامل نیست، ناگزیر سراي آخرت در راه است و در آن همه آنچه را که سزاوار شمامست، به تمام و کمال دریافت می‌کنید. نقش ایمان و تفکر دینی آن است که هستی را معنادار و هدفدار و نشانه‌ی قدرت و حکمت مورد بررسی قرار می‌دهد.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ﴿٨٧﴾

به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند هراسان شوند، به جز کسی که الله (امن‌شان را) بخواهد.

با خضوع در پیشگاه او حاضر میشوند. (۸۷)

مفسران گفته‌اند: این، دمیدنی است که خوف و ترسی بزرگی و قوی ایجاد میکند و پشت سر آن نفخه‌ی مرگ را میدمد، و بعد از آن نفخه‌ی بیرون آمدن از قبر که عبارت است از نفخه‌ی رستاخیز روز قیامت و ایستادن در محضر پروردگار جهانیان.

ابو هریره (رض) گفته است: فرشته سه نفخه (دم) دارد. دم اضطراب یعنی آشفتگی دنیا که فزع اکبر نیست و بعد از آن دم مرگ و در آخر دم قیامت و بیرون آمدن از قبر است: «وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ» تمام مردگانی که زنده شده‌اند مطیع و سرزیر به محضر الله متعال می‌آیند و احدی تخلف نمی‌کند. (تفسیر صفوات التفسیر صابونی).

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾

و کوهها را بینی و آنها را ساکن می‌پنداری، و حال آنکه همانند حرکت ابر، حرکت دارد، [این] آفرینش الهی است که هر چه را در کمال استواری پدید آورده است، او به آنچه می‌کنید باخبر است. (۸۸)

«جَامِدَةً»: ساکن و ثابت. آرام و بی‌حرکت.

«وَهِيَ تَمُرُّ...»: از آنجا که حرکت کوهها به ناچار باید همراه حرکت همه زمین‌های متصل بدان‌ها باشد، لذا حرکت کوهها اشاره به حرکت زمین است.

زمین هر شبانه روز یک بار به دور خود می‌گردد، آن را حرکت وضعی مینامند، و هر سال یک بار به دور خورشید می‌گردد و آن را حرکت انتقالی می‌گویند. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

امام فخر رازی مینویسد: علت این که آنها گمان میبرند ثابت و ایستاده میباشند این است که اجسام بزرگ اگر باریک نهج به سرعت حرکت کنند انسان گمان میبرد که ایستاده‌اند، در صورتیکه حرکت میکنند. (تفسیر کبیر ۲۴/۲۳۴).

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ﴿٨٩﴾

کسانی که (در قیامت) کار نیکو آورند پاداش بهتر از آن خواهد داشت. و آنان از وحشت آن روز در امان اند. (۸۹)

«فَرْعٌ»: خوف و ترس. «آمِنُونَ»: جمع آمِن، در امن و امان. دور از بلا و مصیبت و خوف و ترس.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٠﴾

و آنها که اعمال بدی انجام دهند، پس چهره‌هایشان در آتش نگونسار میشود.

(وبه ایشان گفته میشود) آیا جزائی جز آنچه عمل میکردید خواهید داشت. (۹۰)

«كُبَّتْ»: به رو افکنده شد. به صورت بر زمین انداخته شد. از ماده (كَبَّ) به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است. ذکر (وُجُوهُ) برای تأکید است، و مراد از (وُجُوهُ) هم همه اندام‌ها است. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

ابن عباس میفرماید: «سیئة» یعنی شریک قرار دادن برای الله متعال، یعنی آن‌که روز قیامت گناهکار و بدون عمل نیک و به صورت مشرک در محضر الله حاضر شود، بر روی صورت در آتش جهنم انداخته میشود. «هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» به عنوان توییح به آنها گفته میشود: آیا جز به میزان کيفر عمل زشت خود در دنیا کيفر می بینید؟ خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (91 الی 93) مطالبی در مورد بندگی و سپاس الله متعال و تلاوت قرآن به بحث گرفته شده است.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩١﴾

جز این نیست که به من فرمان داده شده است که پروردگار این شهر (مکه) را بپرستم، پروردگاری که آن را حرام قرار داده است و همه چیز از اوست. و به من فرمان داده شده که از جمله تسلیم شدگان باشم. (۹۱)

از فحوائی آیه مبارکه است که: در مکه خون حرامی ریخته نمیشود، شکاری صید نمی شود، یا در ختی بریده نمی شود... والله تعالی مالک هر چیزی است پس در ملکش آنگونه که بخواهد تصرف می‌کند. همچنان او به من دستور داده است تا او را به یگانگی پرستش کنم نه دیگران را و اینکه از خاضعان حکم و فرمانش، از منقادان شریعتش و از پیشاهنگان طاعتش باشم. (تفسیر المیسر: تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني).

در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه فرمودند: «إِنَّ هَذَا الْبَلَدَ حَرَمُ اللَّهِ يَوْمَ يَخْلُقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، فَهُوَ حَرَمُ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَعْضُدُ شَوْكَةً وَلَا يَنْفِرُ صَيْدَهُ وَلَا يَلْتَقُطُ لِقَطْعَةً إِلَّا مِنْ عَرَفْهَا وَلَا يَخْتَلِي خَلَاهَا». «بی‌گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان الله متعال تا روز قیامت حرام است، خار آن بریده نمی شود، شکار آن رمانده نمی شود و گم شده آن برداشته نمی شود مگر کسی گم شده آن را

برداشته می تواند که آن را معرفی نماید (بگوید که من این چیز را یافته‌ام، این از آن کیست؟) و گیاهان تازه آن قطع نمی شود.»

وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿٩٢﴾

و (به من فرمان داده شده است) اینکه قرآن را بخوانم، پس هر کس راه یابد، جز این نیست که به نفع خود راه می یابد. و هر کس گمراه شود، (گنااهش به گردن خود اوست) بگو من فقطاز بیم دهندگان می باشم. (۹۲) خوانندگان گرامی!

بدو و شروع سوره نمل درباره اهمیت قرآن عظیم الشأن آغاز یافت، واینک خاتمه آن نیز از قرآن عظیم الشأن بحث بعمل می آورد. مهم‌ترین مأموریت پیامبر اکرم صلی الله علیه و وسلم بعد از توحید، تلاوت آیات الهی بر مردم است. تلاوت قرآن، مقدمه‌ی هدایت است. محور تبلیغ ما باید قرآن باشد.

وظیفه‌ی مبلغ، رساندن حقایق به مردم است، پذیرش یا عدم پذیرش، مربوط به خود آنهاست. **وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾**

و بگو: حمد و ستایش مخصوص برای الله است، به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، پس آنها را خواهید شناخت. و پروردگارت از آنچه می‌کنید غافل نیست. (۹۳)

«سیریکم آياته»: مراد از آیات، آثار قدرت الله متعال در دنیا و اسرار عالم هستی است که در پرتو پیشرفت علم، مردمان با خدانشناسی آشناتر می شوند.

یا این که مراد از آیات، فرموده‌های قرآن است که با گذشت زمان و ترقی دانش و معرفت، اعجاز آن نمایانتر می‌گردد (ملاحظه شود سوره: فصلت/53). «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

انسان در برابر اعمال خویش مسئول است. رسالت الهی، لطفی است که باید برای آن شکر کرد.

در حدیث شریف آمده است: «يا أيها الناس، لا يغترن أحدكم بالله فإن الله لو كان غافلا شيئاً لا غفل البعوضة والخرذلة والذرة». «هان ای مردم! کسی از شما در باره خدا آفریفته نشود زیرا اگر الله متعال از چیزی غافل بود، باید يك پشه، يك دانه ارزن و يك ذره غبار را به غفلت وامی‌گذاشت».

و من الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سُورَةُ النمل

		وجه تسمیه	النمل
		مفهوم کلی سوره نمل	1
		تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف	2
		نامگذاری سوره	3
		پیوند و مناسبت سوره نمل به سوره قبلی	4
		محتوای سوره	5
		محتوا و موضوعات	6
		سیمای و چهره زیانکاران	7
		داستان از ادواج حضرت موسی در مداین	8
		بازگشت موسی به مصر و تکلم خداوند متعال با او در کوه طور	9
		اما آتش در قرآن	10
		فوران دوازده چشمه از سنگ	11
		علوم اعطا شده الهی به پیامبران	12
		چرا زمین دانه‌های را که مورچه‌ها جمع می‌کنند، سبز نمی‌کند؟	13
		با وجود عمل صالح دخول جنت بدون فضل الهی ممکن نیست.	14
		تخصص هُدهُد در چه بود؟	15
		چرا ملکه بلقیس نامه سلیمان را «کِتَابٌ کَرِیمٌ» خواند؟	16
		عطاء و بخشش الهی مافوق همه ارزش های مادی است.	17
		مسترد کردن هدیه بلقیس از جانب سلیمان	18
		تخت ملکه بلقیس	19
		تخت پادشاهی بلقیس در نزد سلیمان	20
		تخت ملکه بلقیس را کی آورد؟	21
		متهم ساختن انبیاء علیهم السلام به فال بد	22
		برخورد با انبیاء، يك آزمایش الهی است	23
		مجازات الهی، با جُرْم انسان متناسب است	24
		قوم ثمود چگونه به هلاکت رسیدند؟	25
		پیروی از مفسدان، عقوبت و بازپرس دارد	26
		سرنوشت انسان، در گرو اعمال اوست	27
		دعاء در لغت و اصطلاح	28
		فضیلت دعا	29
		در اجابت دعا عجله بکار نیست	30
		دعای مظلوم	31
		دعای پدر بر فرزند و دعای مسافر	32
		دعای پدر به فرزند و دعای روزه دار	33
		دعای حاکم عادل	34
		انکار از قیامت، کفر است	35

36	چرا زمان وقوع قیامت نامشخص است؟
37	خروج دابه
38	دلایل از احادیث نبوی در مورد خروج دابه
39	مشخصات حیوان دابه الارض
40	محل خارج شدن دابه الارض
41	اقوال علماء در مورد چگونگی صحبت دابه الارض با مردم

مکشی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتور عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی**
مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه ترجمه : جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)

9 - تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطى الكلبى مشهور به جَزَى (متوفى 741ق)

10 - تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونى (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کتشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

11 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادى (متوفى 982)

12 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفى سال 1387 هـ).

13 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبی (متوفى سال 671 هجرى)

14 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق).

16 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسى بَصْرى (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦م)
تاریخ نشر: (1980/01/01).

17 - تفسیر کشف مشهور به تفسیر زمخشرى:

« تفسیر الكشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل » مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جار الله زمخشرى (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوى المالکى:

«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فى التفسیر القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوى (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجرى قمرى وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجرى)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حبیبی

ترجمه و تفسیر سورة النمل

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره- جرمني

درس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**